



سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

سال پانزدهم شماره ۲۶۶

آبان ماه ۱۳۷۲

صفحه ۱۶

جهان سرمایه داری در چنگال يك بحران ژرف

جهان سرمایه داری با یکی از وخیم ترین بحرانهای اقتصادی خود روبروست. این بحران که از حوالی سال ۱۹۹۰ آغاز گردید و تا امروز همچنان ادامه یافته، حتی بنایه اعتراف نظریه پردازان و اقتصاد دانان بورژوا بزرگترین وعمیق ترین بحران نظام سرمایه داری پس از بحران ۳۲ - ۱۹۲۹ است. این بحران در شرایطی آغاز گردید که بورژوازی بین المللی سرمست از پیروزی های خود، با اعلان پایان تاریخ، ازلی و ابدی بودن نظام

سرمایه داری را بعنوان برترین نظام مطلوب جهانی جشن گرفت. بورژوازی که در رؤیای شکست سوسیالیسم و ابطال مارکسیسم، وعده زوال ناپذیری نظام سرمایه داری را میداد، با ردیگر با بحران روبرو گردید که بیانگر چیز دیگری جز زوال نظام سرمایه داری، بن بست و ماهیت مشروط و تاریخی این نظام نبود. با آغاز این بحران، اقتصاد جهان سرمایه داری به چنان مرحله ای از رکود گام نهاد و سیر قهقرائی به

ضرورت مبارزه با انحرافات چپ

با تشدید بحران اقتصادی و وخامت اوضاع، طبقه سرمایه دارتهاجم گسترده ای را علیه طبقه کارگر و سطح زندگی این طبقه سازمان داده است. در شرایطی که کارگران ایران بادهها مصیبت ناشی از نظام سرمایه داری، با کاهش مداوم دستمزد واقعی، نبود ایمنی محیط کار، شرایط وحشیانه استثمار و غیره دست و پنجه نرم میکنند، طبقه سرمایه دار

تهاجم دیگری را سازمان داده است. اکنون ماههاست که در تعداد زیادی از کارخانهها و مؤسسات تولیدی و خدماتی دستمزد کارگران پرداخت نشده است. علاوه بر این تنها طی سال جاری دهها هزار تن از کارگران کارخانهها اخراج گشته اند. تعدادی از کارخانهها و مؤسسات کاملاً تعطیل شده و کارگرانشان

رکود اقتصادی در ایران

تشکیل میسرود

از هم گسیختگی اوضاع اقتصادی و تشدید بحران، رژیم جمهوری اسلامی را با معضلات روز افزونی روبرو ساخته است. سیاست اقتصادی کابینه رفسنجانی که با الهام از رهنمودها و سیاستهای نهادها و انحصارات امپریالیستی بمنظور سروسامان دادن به وضعیت اقتصادی از هم گسیخته رژیم بمرحله اجراء درآمده شکست کامل خود را در زمینه های مختلف اقتصادی به

خانه خرابی و فلاکت دهقانان خرده پا

سیاستهای ارتجاعی جمهوری اسلامی اثرات مخرب و ویرانگر خود را در بخش کشاورزی ایران و فقر و فلاکت میلیونها دهقان زحمتکش برجای گذاشته است. همزمان با وخامت اوضاع در عرصه های مختلف اقتصادی، وضعیت کشاورزی نیز روبه وخامت گذارده و با تشدید فشار بر دهقانان فقیر و زحمتکش، گروه گروه خانه خراب میشوند و بمقوف ارتش چند میلیونی بیکاران در شهرها

رژیم شدت احساس خطر و بی ثباتی میکند

مجلس ارتجاع اسلامی اخیراً لایحه ای را تحت عنوان « لایحه رسیدگی به تخلفات اداری » بتصویب رساند که ظاهراً به تخلفات اداری مربوط میگردد، اما در واقع سند دیگری برای پایمال نمودن حقوق کارکنان مؤسسات دولتی یعنی کارگران و کارمندان و تشدید سیاست سرکوب و خفقان در این مؤسسات است. از جمله در این لایحه بر موارد زیر بعنوان اصطلاح تخلفات اداری تاکید شده است: « شرکت در تحصن، اعتصاب و تظاهرات غیر قانونی و اعمال فشارهای گروهی برای تحصیل مقاصد غیر قانونی » « کار شکنی و شایعه پراکنی، و ادار ساختن یا تحریک دیگران به کار شکنی یا کم کاری و ایراد خسارت به اموال دولتی و اعمال فشارهای گروهی برای تحصیل مقاصد غیر قانونی. « سر پیچی از اجرای دستورهای مقامهای بالاتر در حدود وظایف اداری » « عضویت در یکی از فرقه های فاله که از نظر اسلام مردود شناخته شده اند. « عضویت در سازمانهایی که مرامنامه یا اساسنامه آنها مبتنی بر ترفی ادیان الهی است یا طرفداری و فعالیت به نفع آنها. « عضویت در گروههای محارب یا طرفداری و فعالیت بنفع آنها. « رعایت نکردن حجاب اسلامی » « رعایت نکردن شئون و شعایر اسلامی. « البته مجازاتهای متعددی هم در سطوح مختلف برای آنها پیش بینی شده است.

تصویب این قانون در وهله نخست این سؤال را پیش میآورد که چه شد رژیم دوباره ب فکر تصویب چنین قوانینی افتاده است. این سؤال بیشتر از آنجهت مطرح است که هیچیک از مفاد این مصوبه مجلس ارتجاع تازگی ندارد. مگر تاکنون

یادداشت های سیاسی

- * اختناق بیشتر و آینده روزنامه "سلام" ۱۶
- * "دمکراسی" پیروز شد! بعد چه؟ ۱۶

اگرستان

- ★ جهت گیری های تاکتیکی جدید مجاهد
- ★ کنگره سوم اکثریت برای اتحاد با سلطنت طلبان
- جواز رسمی صادر کرد

تلاش دولت آلمان برای تیرنه جمهوری اسلامی ۱۰

رژیم بشدت احساس

خطر و بی ثباتی میکند

اعتصاب و تظاهرات و تحمن وغیره و ذالک آزاد بوده که اکنون میخواهند آنرا ممنوع اعلام کنند؟ مگر احزاب و سازمانهای سیاسی مخالف جمهوری اسلامی و عضویت در این سازمانها آزاد بوده که اکنون منع میشوند؟ مگر فرقه‌ها و ادیان غیر رسمی و حتی فرقه‌هایی که خود را مسلمان هم میدانند نظیر فرقه بهائیت آزاد بوده و پیروان آنها از تعقیب و سرکوب مصون بوده اند که حالا ممنوعیتی برای آنها وضع میشود؟ مگر تاکنون عدم رعایت یک مشت مقررات ارتجاعی بعنوان « شئونات » اسلامی منع نشده و با مجازاتهای مختلف از جمله شلاق و زندان و اخراج توام نبوده است که حالا آنرا ممنوع اعلام میکنند؟

پرواضح است که تاکنون در دهها لایحه و قانون و آئین نامه ممنوعیت همه موارد فوق الذکر بدفعات اعلام شده و صدها هزار تن از مردم ایران بجرم عضویت یا حتی جانبداری از سازمانهای سیاسی مخالف رژیم، شرکت در تظاهرات و اعتصابات، عدم رعایت باصطلاح شئونات اسلامی، پیروی از فرقه‌های مذهبی غیر رسمی وغیره، به شلاق و زندان و اعدام و محرومیت از حقوق اجتماعی محکوم شده اند.

پس هدف رژیم از نمونه این مصوبات چیست؟ این مصوبه رژیم نه بشکل منفرد بلکه در چارچوب مجموعه اقداماتی مفهوم خواهد بود که طی چند ماه اخیر صورت گرفته است. اگر اندکی به گذشته بازگردیم همین که رفسنجانی برای وزرای کابینه جدید خود از مجلس ارتجاع رای اعتماد گرفت وزیر کشور جدید او بعنوان وزیر « نظم » و « امنیت » باین نام تشدید جوخفقان و سرکوب دست بگارد. وی طی مصاحبه های پی در پی اعلام نمود که مصمم است با اقتدار کامل « نظم » و « امنیت » را در همه جا مستقر سازد. در همین اثناء متن نامه ای از وی به خامنه ای در روزنامه های رژیم انتشار یافت که طی آن درخواست شده بود فرماندهی نیروهای انتظامی که وظیفه اصلی آن سرکوب توده‌هاست، مستقیما در اختیار وزیر کشور قرار بگیرد. خامنه ای نیز طبیعتا با آگاهی از این مسئله که وزیر کشور جدیدش در نظر دارد با قدرت، این ابزارهای سرکوب را برای خفه کردن نارضایتی و اعتراضی بکارگیرد و از جمله مانع از آن گردد که رویدادهای سال گذشته و قیام های مردم در تعدادی از شهرهای ایران تکرار شوند، با این پیشنهاد موافقت کرد. بلافاصله پس از این اقدام، رفسنجانی که طراح اصلی تمرکز نیروهای سرکوب و سپردن اختیارات بدست وزیر کشور است، گام دیگری در این زمینه برداشت و طی فرمانی وزیر کشور را در راس شورای امنیت کشور قرار داد. وزیر کشور با کسب این اختیارات، مقاصد سرکوبگرانه رژیم

را بیشتر آشکار ساخت و اعلام نمود که برقراری « نظم » و « امنیت » توجه ویژه ای را به کردستان و خوزستان میطلبد. لذا یک نیروی ویژه برای برقراری این « نظم » و « امنیت » در کردستان سازماندهی خواهد شد. اما این سلسله اقدامات و برنامه‌های سرکوبگرانه رژیم بهمین حدود ختم نشده است. در همین سلسله اقدامات در خارج از مرزهای ایران در زمینه مسائل امنیتی رژیم بویژه در ارتباط با دولت‌های ترکیه و عراق صورت گرفته که مکمل اقدامات و اهداف داخلی رژیم است. از جمله اینکه مجددا مقامات دولتی ترکیه و جمهوری اسلامی طی نشست‌های به بررسی اختلافات فی مابین در زمینه مسائل « امنیتی » پرداختند. در این گفتگوها رژیم بشدت اظهار علاقه نمود که در این زمینه توافق کامل حاصل شود. مانع از فعالیت مخالفین یکدیگر در این دو کشور بشوند. اقدامات سرکوبگرانه‌ای علیه آنها اتخاذ نمایند و همانگونه که رسماً اعلام نمودند، با مخالفین هر یک از این دو دولت بمتابیه دشمن برخورد کنند. در راستای همین سیاست است که جمهوری اسلامی تلاش تازه ای را برای از سرگیری مذاکرات با رژیم عراق آغاز نمود. در ملاقاتی که در حاشیه اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل میان وزرای خارجه ایران و عراق صورت گرفت، طرفین موافقت کردند که مذاکرات خود را برای حل و فصل اختلافات فی مابین از سر بگیرند. لذا معاون وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی به عراق مسافرت نمود. و با همتای عراقی خود این مسائل را مورد بحث قرار داد که در ادامه آن قرار است معاون وزیر خارجه عراق با ایران سفر کنند و با ادامه مذاکرات زمینه را برای برگزاری نشست مشترک رسمی وزرای خارجه دو کشور هموار سازند. هدف رژیم از این مذاکرات دست یابی بیک توافق است بنحوی که به حل مسائل امنیتی وی در داخل کمک کند. اگر مجموعه این اقدامات را در نظر بگیریم روشن میگردد که رژیم در وضعیت موجود بشدت احساس خطر و بی ثباتی میکند و برای مقابله با این وضعیت، برای مقابله با تحولات سیاسی وخیم تر و برای مقابله با رشد و اعتلاء جنبش توده ای دست نیکرشته اقدامات زده است که هدف دیگری راجز تشدید جوخفقان و سرکوب دنبال نمیکنند. این احساس خطرو بی ثباتی رژیم ناشی از علل داخلی و بین المللی است. نگرانی رژیم و ترس آن قبل از هر چیزی ناشی از وخامت اوضاع داخلی و رشد روزافزون نارضایتی در میان توده هاست. فشارهای مادی و اقتصادی که طی تمام دوران زمامداری جمهوری اسلامی به کارگران و زحمتکشان ایران وارد آمده است، اکنون مدتی است که به حد تحمل ناپذیری رسیده است. معود پیاپی

قیمتها، افزایش روزمره بهای مایحتاج اولیه مردم، هزینه‌های سنگین و کمر شکن مسکن و درمان، سطح بسیار پائین دستمزد و حقوق زحمتکشان، همه این عوامل باعث شده که روز بروز سطح معیشت توده های زحمتکش تنزل نماید و شدیدت تحت منگنه فشارهای زندگی، فقر و فلاکت قرار بگیرند. اکنون اوضاع بچنان مرحله خطرناکی رسیده که حتی چندین ساعت اضافه کاری و یا انجام یک کار جنبی علاوه بر کار معمولی روزانه هم دیگر کفایت آمین حد اقل معیشت زحمتکشان را نمیدهد. تحت این شرایط، بحران اقتصادی نیز وخیم تر شده است. سیاستهای اقتصادی رژیم و نابسامانی اوضاع مالی بهر کود در صنایع دامن زده است. در موارد متعدد سرمایه داران کارگران را دستجمعی اخراج کرده اند. در پاره‌ای دیگر پرداخت دستمزدها مدتی است که بتعویق افتاده. سیاست تعدیل اقتصادی به ابزاری در دست سرمایه داران برای سرکوب و بیکار سازی کارگران تبدیل شده است. لذا بر تعداد بیکاران روز بروز افزوده میشود و فقر و نیاز ابعاد وحشتناکی بخود گرفته است. این فشارهای مادی و اقتصادی توأم با فشارهای معنوی و بی حقوقی سیاسی جان مردم را به لب رسانده است. برغم اینکه رژیم هر نارضایتی و اعتراضی را به بیرحمانه ترین شکل ممکن سرکوب میکند و همه اینرا میدانند که رژیم خون آشام جمهوری اسلامی از گشتار وسیع مردم ابائی ندارد، معیذا فشار و نارضایتی بدرجه ایست که جنبشهای اعتراضی بشکل علنی شکل میگیرند. کارگران پی در پی اعتصاب میکنند. حتی در مواردی دست به راهپیمائی خیابانی میزنند. اوج این نارضایتی در طفیانهای توده‌ای مدتی پیش در تعدادی از شهرها خود را نشان داد. فشار بر مردم در حدیست که در بخش وسیعی از ایران بویژه در بخشهای جنوبی ایران دسته های مسلحی پدید آمده و مطبوعات رژیم روزمره از درگیری های مسلحانه خبر میدهند. رژیم عوام فریبانه میکوشد که همه این گروهها و دسته های مسلح را باند های قاچاقچی معرفی نماید. اما واقعیت غیر از این است. بخش از این گروهها از فرط فقر و بدبختی به راهزنی مسلحانه کشیده شده اند. گروهی دیگر در مخالفت با رژیم دست باسلحه برده اند، اما از آنجائیکه حرکتشان دارای اهداف روشن اجتماعی و سیاسی نیست بشکل یا دیگری دوران های گذشته بروز نموده است.

در کردستان نیز اهداف و خواسته‌های عادلانه مردم بجای خود باقی است، و مبارزه مسلحانه علیه رژیم همچنان ادامه دارد. اینهاست آن علل و عوامل داخلی که رژیم را بشدت هراسناک نموده است. لذا در تلاش است، پیش از اینکه این جنبش نارضایتی گسترده بشکل علنی، سراسری و غیر قابل مهار در آید، آنرا بهر شکل ممکن سرکوب کند. بدین منظور

ضرورت مقابله با اهرای دسته جمعی

همگی بیکار شده اند و در تعداد دیگری از کارخانه ها سرمایه داران با اخراج دسته جمعی کارگران تحت عنوان « تعدیل نیروی انسانی »، می خواهند « هزینه تولید » بکاهند و مؤسسات خود را « اقتصادی » و « سودده » کنند. شمای از آمار اخراجها در چند ماهه اخیر، ابعاد گسترده مسئله را بیان میکند.

کارخانه دوخت خزرک با بیش از ۳۰۰ کارگر مشغول بکار بود، در تابستان امسال تعطیل شد و کارگران آن بیکار شدند. کارخانه های پارچه بافی ارمک و کارخانه نخ کشمیران تعطیل شدند. در مهرماه امسال تنها کارخانه تولیدکننده مواد عایق کاری در ایران تعطیل شد و ۵۰۰ کارگر آن در حالیکه ۱۱ ماه بود دستمزد دریافت نکرده بودند، اخراج شدند. در کارخانه خامه تاب مشهد از شهریور تاکنون تولید متوقف گشته و کارفرما از پرداخت دستمزد کارگران خودداری میکند. ۹۰ کارگر چرمسازی ری روز ۱۶ شهریور بطور دسته جمعی اخراج شدند. ستاد بازسازی و نوسازی استان کرمانشاهان کارگران پیمانی خود را اخراج نموده است. بخشی از کارگران گونی بافی بیستون کرمانشاهان بطور دسته جمعی اخراج گشتند. ۱۵۰ کارگر شهرداری بهیان اخراج شده اند و در مجموع قرار است هزاران کارگر دیگر در شهرداریهای مناطق مختلف کشور اخراج شوند. در شرکت آتمسفر کارگران قراردادی اخراج شده اند. در ریسندگی و بافندگی خزرناز بخشی از کارگران بطور دسته جمعی توسط مدیریت کارخانه اخراج گشته اند. کارخانه پوشش رشت در معرض تعطیلی کامل قرار گرفته و کارگران آن هرآن در معرض اخراج قرار دارند. همچنین در تعدادی از کارخانجات و مؤسسات تولیدی خدماتی ماهیاست که دستمزد کارگران پرداخت نشده است که از جمله میتوان به شرکت « باریم شیمی » مشهد پشم شوئی و ریسندگی ایلام، شرکت واحد اتوبوسرانی مازندران، کارخانجات تریکو و پوشاک ایلام، منابع طبیعی کاشان، اداره راه و ترابری، کارکنان قراردادی ثبت اسناد، اتوبوسرانی ارومیه، کوره پزخانه های شهری و... اشاره نمود.

روشن است که در هر یک از موارد بالا اعم از اینکه سرمایه دار کارخانه را کاملاً تعطیل کرده باشد یا بخشی از کارگران را اخراج نموده باشد و یا ماهها دستمزد کارگران پرداخت نشده باشد، مدیر کارخانه یا سایر عوامل وابسته به سرمایه دار توجیهی در آستین ندارند. در یک کارخانه مسئله تک نرخی شدن ارز و کاهش نقدینگی بعنوان دلیل اخراج کارگران قلمداد میشود. در جای دیگر

نبود مواد اولیه، یکجا مسئله پرسیدن انبار از اجناس ساخته شده و نبود تقاضا علت توقف تولید معرفی میگردد. گذشته از اینکه دلائل فوق تا چه حد واقعی هستند و به فرض واقعی بودن آنها، گویا کارگران مسبب تک نرخی شدن ارز، نبود مواد اولیه و واردات بی رویه کالا هستند. گویا کارگران مقصر هستند که از یک سو از بام تا شام جان میکنند ولی قادر نیستند ما بحتاج خود و خانواده شان را تأمین کنند و از سوی دیگر کالاها در انبار فلان کارخانه انباشته شده اما خریداری ندارند. گویا کارگران مسبب بحران اقتصادی هستند که ذاتی نظام غارتگرانه سرمایه داری است و تحت تأثیر سیاستهای ارتجاعی رژیم مدام زرفتر میشود. نظام ستمگرانه ای که اساس آن بر استثمار و غارت کارگران و توده های زحمتکش مردم توسط مستی سرمایه داران گل صفت قرار دارد. نظامی که تحت حاکمیت آن اکثریت جامعه تولید میکنند و اقلیتی ناچیز حاصل دسترنج کارگران و زحمتکشان را درید تملک خود میگیرد. نظامی که در آن سرمایه داران مادام که اوضاع بروفق مرادشان است، کارگران را با پرداخت دستمزد بخور و نمیزی به بردگی مزدی و امیدارند و هنگامیکه هرج و مرج ذاتی حاکم بر نظامشان در قالب بحران خود نمائی کرد، کارخانه ها را با هزاران بهانه تعطیل میکنند، کارگران را در خیابانها رها میکنند و سرمایه شان را « نجات » میدهند تا در بخشی دیگر یادشکلی دیگر که سود ده تر باشد بکار گرفته شود. در چنین نظام نا عادلانه و ضد بشری البته که سرمایه داران بابت مصائبی که خود و نظامشان عاید کارگران کرده اند، چیزی هم از آنان طلبکارند. اما تاریخ بروفق مراد مرتجعین حرکت نمیکنند و سرمایه داری علیرغم مصائبی که برای طبقه کارگر به ارمغان آورده است، به ناگزیر، کارگران را برای درهم کوبیدن نظم موجود متشکل میسازد. کارگران در حرکت عملی علیه مصائب نظام سرمایه داری به آگاهی بیشتری دست مییابند و می آموزند که چگونه علیه سرمایه داران و نظام استثمارگرانه سرمایه داری مبارزه کنند.

اخراجهای دسته جمعی کارگران و عدم پرداخت چند ماهه دستمزدها چنان ابعادی بخود گرفته که حتی ارگانهای نخبه اصفهان که بیش از ۶ ماه است رژیم نیز از ابعاد آن و از واکنش کارگران با تعطیل کارخانه توسط کارفرما از کار نسبت به لگدمال شدن ابتدائی ترین بیکار شده اند، ضمن شکایت به اداره نیازهایشان به وحشت افتاده اند. رژیم کارستان، خانه کارگر و استانداری، سرمایه داران از یکسو با گسترش رعب و وحشت و تمویب لوایحی علیه هرگونه اعتراض کارگری تلاش دارد کارگران را منکوب سازد و از سوی دیگر وزارت کار، خانه کارگر و شوراهای اسلامی

عوام فریبانه به اظهار همدردی با کارگران میپردازند تا خشم آنان را فرو نشانند و از حدت و شدت مبارزات کارگران بکاهند. این تلاشها بیهوده نیست. سرمایه داران و کلیه ارگانهای سرکوب مستقیم و غیر مستقیم آنان طی چند ماه اخیر به عین دیدند که طبقه کارگر در مقابل اجحافات سرمایه داران به مبارزه خود ابعاد گسترده تری بخشیده است. کارگرانی که طی ماههای اخیر دستمزدها خود را دریافت نکرده اند و یا اخراج گشته اند علاوه بر اینکه از امکانات باصلاح قانونی جهت ابراز اعتراضشان بهره میگیرند، مستقلاً خود را متشکل میسازند. حرکت کارگران اخراجی طی ماههای اخیر نشان میدهد که آنها علاوه بر اعمال فشار به وزارت کار، خانه کارگر، هیئت های داوری کار و غیره، مستقلاً شیوه هایی را برای مقابله با سرمایه داران در پیش میگیرند. هنگامیکه کارگران چرمسازی ری بنا دیدن نامه اداری نصب شده در کارخانه (روز ۱۶ شهریور) دریافتند که جملگی اخراج شده اند و کارخانه تعطیل خواهد شد، مقابل دفتر شورای اسلامی کار اجتماع نموده و از این باصلاح نمایندگان خود خواستند در مورد بسته شدن کارخانه توضیح بدهند. طبیعی است که شورای اسلامی بنابه ماهیت ارتجاعی اش قادر نبود قدمی به نفع کارگران بردارد. مدیر کارخانه درهراس از اعتراضات کارگران، پاسداران را برای برقراری « نظم » به کارخانه فراخواند. اما کارگرانی که بیکار شده اند و خود و فرزندانشان در چنگال گرسنگی و بی سرپناهی گرفتار شده اند، از مزدوران تفنگ بدست رژیم نیز هراسی ندارند. کارگران علیرغم حضور پاسداران در محوطه کارخانه باقی ماندند و به افشاگری علیه مدیریت کارخانه پرداختند. آنها اعلام میکردند که دلائل مدیریت برای بستن کارخانه واهی است و ادامه تولید به روال سابق امری کاملاً ممکن است. آنان علیرغم اینکه به اداره کار و نهاد- هائی از این دست علیه کارفرما شکایت کردند، اما هیچ امیدی به این ارگانهای دولتی نیستند. اجتماع روزمره کارگران مقابل کارخانه و پافشاریشان جهت بازگشائی آن، گواه این مسئله است که کارگران چرمسازی ری پی برده اند و باید خود مستقلاً به دفاع از

خواسته هایشان برخیزند.

مورد دیگر، کارگران کارخانه نخبه اصفهان که بیش از ۶ ماه است با تعطیل کارخانه توسط کارفرما از کار نسبت به لگدمال شدن ابتدائی ترین نیازهایشان به وحشت افتاده اند. رژیم کارستان، خانه کارگر و استانداری، سرمایه داران از یکسو با گسترش رعب و وحشت و تمویب لوایحی علیه هرگونه اعتراض کارگری تلاش دارد کارگران را منکوب سازد و از سوی دیگر وزارت کار، خانه کارگر و شوراهای اسلامی

جهان سرمایه داری در چنگال يك بحران ژرف

گونه‌ای ادامه یافت که امروزه حتی دستگاههای اقتصادی - تبلیغاتی بورژوازی خوشبینی بهبود اوضاع از این ماه به آن ماه، و از این سال به سال بعد را کنار گذاشته و اذعان دارند که این رکود لااقل در سال آینده نیز ادامه خواهد یافت.

تجلی و نمود این بحران قبل از هر چیز خود را در تنزل نرخ رشد تولید ناخالص داخلی در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه داری نشان میدهد. بحران ۸۲-۱۹۷۹ که جهان سرمایه داری در اوائل دهه گذشته با آن روبرو گردید در پی خودتتها یک رونق دوساله ببار آورد و از ۱۹۸۴ که نقطه اوج این رونق بود بار دیگر سیر نزولی آغاز گردید. نرخ رشد تولید ناخالص داخلی در ۷ کشور عمده امپریالیست که بطور متوسط در ۱۹۸۴ به ۴/۶ درصد رسیده بود در نتیجه این سیر نزولی تا ۱۹۹۱ به ۰/۲ درصد تنزل نمود. این کاهش مداوم و پیوسته نرخ رشد پس از یک دوره کوتاه رونق حاکی از ریشه دار بودن بحرانی است که جهان سرمایه داری با آن روبروست. برغم اینکه این نزول مداوم و نسبی نرخ رشد خود بازتاب بحران نظام سرمایه داریست مع هذا این بحران هنگامی واقعیت وجودی خود را آشکارا به نمایش میگذارد و حتی مورد اذعان خود بورژوازی قرار میگیرد که نرخ های رشد بطور مطلق نیز کاهش مییابند و به زیر صفر تنزل میکنند. در ۱۹۹۱ این نزول مطلق در آمریکا به ۰/۷- درصد در انگلیس به ۲/۲- درصد و در کانادا به ۱/۵- درصد میرسد و کل محصول جهانی در همین سال به ۰/۳- درصد تنزل میکند. این روند در ۱۹۹۲ نیز ادامه مییابد و ثانیه اول ۱۹۹۳ دیگر کشورهای پیشرفته سرمایه داری نیز با این نزول مطلق نرخ های رشد روبرو میگردند. گستردگی و ژرفای این بحران تا بدان حد است که حتی کشورهای از نظر اقتصادی پر قدرت نظیر ژاپن و آلمان هم در چنگال این بحران گرفتار شده اند. اخیراً وزیر اقتصاد آلمان، بحران موجود را یکی از حادترین رکودهای ۲۰ سال اخیر خواند و پیش بینی کرد که در سال جاری تولید داخلی غرب آلمان تا ۲ درصد کمتر از سال قبل باشد.

این بحران دارای چنان ابعادی است که حتی بزرگترین غولهای صنعتی جهان یعنی انحصارات فراملیتی را نیز با چنان مشکلاتی روبرو نموده که پیش از این هرگز با آن روبرو نبوده اند. در حالیکه در ۱۹۹۰ تنها ۳۴ کورپوراسیون از میان ۵۰۰ تا از

بزرگترین انحصارات صنعتی جهان با زیان روبرو بودند. در ۱۹۹۲ این تعداد به ۱۲۵ افزایش یافت. در نتیجه این بحران حجم سود خالص این انحصارات نیز فوق العاده کاهش یافت یعنی در حالیکه حجم سود خالص این ۵۰۰ انحصار در ۱۹۸۹ رقمی حدود ۲۲۱/۵ میلیارد دلار بود، در ۱۹۹۲ به ۴۹/۷ میلیارد دلار کاهش یافت.

طبیعی است که این بحران وخیم اقتصادی بایک بحران در سیستم بازرگانی جهانی توأم باشد. انعکاس بحران در این حیظه نیز خود را در این واقعیت نشان میدهد که در حالیکه در سال ۱۹۸۸ بازرگانی جهانی بحسب حجم ۹/۱ درصد و بحسب ارزش ۵/۱ درصد رشد داشت، تا ۱۹۹۲ از نظر حجم به ۴/۲ درصد و از نظر ارزش به ۰/۷- درصد تنزل یافت. تحت تاثیر و در نتیجه این بحرانهاست که کشورهای سرمایه داری بایک بحران پولی و مالی نیز روبرو شده اند و با کاهش ارزش پول اغلب کشورهای اروپائی، نابسامانی همه جانبه ای سیستم پولی و مالی این کشورها رافرا گرفته که متقابلاً تاثیر خود را بر تشدید همه جانبه بحران اقتصادی برجای میگذارد.

تاثیر بحران اقتصادی جهان سرمایه داری بر وضعیت کارگران و توده زحمتکشان اسف بار بوده است. بیکاری در تمام کشورهای سرمایه داری ابعاد وحشتناکی بخود گرفته است. تنها مجسم کنید که در همین ۵۰۰ انحصار صنعتی که فوقا بآن اشاره شد طی ۳ سال حدود ۲ میلیون کارگر اخراج شده اند. در اوائل سال ۱۹۹۰ این ۵۰۰ انحصار رقمی متجاوز از ۲۶/۵ میلیون نفر را در استخدام خود داشتند. این تعداد در ۱۹۹۲ به ۲۵/۵ میلیون کاهش یافت و پاتوجه به گسترش دامنه اخراج ها هم اکنون تعداد کسانی که طی این مدت کوتاه کار خود را از دست داده اند از ۲ میلیون نیز متجاوز است. منابع رسمی بین المللی تعداد بیکاران کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی را رقمی نزدیک ۳۰ میلیون ذکر میکنند. اما منابع مستقل سندیکائی تعداد بیکاران را از ۴۰ میلیون نیز متجاوز میدانند و این رقم حتی در مقایسه با ارقام و آمار رسمی بین المللی بیشتر با حقیقت همخوانی دارد. چرا که منابع آماری سازمان همکاری و توسعه اقتصادی تعداد بیکاران کشورهای عضو را در ۱۹۸۸، ۲۶/۸۹۹/۰۰۰ و کشورهای عضو بازار مشترک را ۱۴/۷۶۰/۰۰۰ ذکر

کرده بودند. اما همین منابع افزایش نرخ بیکاری را در کشورهای عضو بازار مشترک از ۶/۳ درصد در ۱۹۸۸ به ۱۱/۶ درصد در ۱۹۹۳ ذکر میکنند یعنی کمی کمتر از دو برابر. این بیکاری گسترده یعنی محرومیت میلیونها انسان از تأمین حداقل معیشت و گسترش فقر و تنگدستی در میان کارگران. این واقعیت هنگامی ملموس تر خواهد بود که در نظر بگیریم حتی در آن دسته از کشورهایی که بیمه بیکاری و کمک به افراد کم درآمد وجود دارد، بورژوازی درست در همین شرایط با یورش گسترده به تأمین اجتماعی و کاستن از هزینه های آن، بر میزان فشار به بیکاران افزوده است. علاوه بر این، بورژوازی از بحران موجود بنفع خود استفاده نموده و کوشیده است تا حد ممکن مخارج مربوط به هزینه های کار را کاهش داده و بر میزان استثمار کارگران شافل بیافزاید. در بسیاری از کشورهای سرمایه داری سیاست انقباض دستمزدها بمرحله اجرا درآمده است. این اقدام در شرایطی که هریک از کشورهای سرمایه داری به درجات مختلف بایک تورم چند درصدی روبرو هستند، بمعنای کاهش دستمزدها و تنزل سطح معیشت کارگران است. اما بورژوازی به همین حد نیز اکتفا نکرده بلکه رسماً و علناً در پی کاهش حتی دستمزد اسمی کارگران است. شیوه های مختلفی نیز برای پیشبرد این سیاست بکار گرفته شده است. از جمله اینک در برخی از کشورهای اروپائی، سرمایه داران رسماً از کارگران میخوانند که بین اخراج یا ۵ تا ۱۰ درصد کاهش دستمزد یکی را انتخاب کنند. بورژوازی از ارتش بزرگ بیکاران برای تحت فشار قراردادن کارگران شافل استفاده میکند، تا آنها را وادار به پذیرش کاهش دستمزدها بنماید. در برخی از کشورهای سرمایه داری، بورژوازی در عمل ساعات کار را در پاره ای از مؤسسات افزایش داده است. در آلمان سرمایه داران حتی پارا از این حد فراتر گذارده و رسماً از کارکنان برخی مؤسسات خواسته اند که روز شنبه نیز بر سر کار حاضر شوند. این واقعیات تنها گوشه ای از بی شمار مشکلات و فشارهایی است که کارگران حتی پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری با آن روبرو هستند. بحران و وخامت شرایط کارگران، این است و واقعیت نظام سرمایه داری یعنی نظامی که پاسداران آن همین دو، سه سال پیش می کوشیدند آنرا بعنوان یک نظام برتر و مطلوب و از اینرو ازلی و ابدی معرفی نمایند. اما در واقع همین بحرانها و همین تعرضی را که



پیوسته تولید را بسط دهد و نیروی بارآور کار را افزایش دهد. این امر مستلزم استفاده روزافزون از وسائل و تکنیکهای جدیدتر و پیشرفته تر است. اما این امر موجب عالی تر شدن ترکیب ارگانیک سرمایه، استفاده کمتری از کارزنده نسبت به کارمرده و در نهایت کاهش نرخ سود است. واز آنجائیکه دقیقا نرخ سود تعیین کننده گسترش یا محدود نمودن تولید است، لذا بارشد نیروهای مولده در تضاد قرار میگیرد و این تضاد پیوسته باید از طریق بحران موقتا حل گردد. این روند تاکی و تابه کجا ادامه خواهد یافت؟ این واقعیتی است که نظام سرمایه داری برغم این بحران ها تا با امروز بحیات خود ادامه داده است، اما این هم واقعیت دیگریست که از اوائل قرن بیستم تضادهای شیوه تولید سرمایه داری بمرحلهای از رشد وحدت خود رسیده اند که این موجودیت نظام با بحرانهای اقتصادی بسیار ژرف، تلاطمات سخت، انقلابات، جنگها و ویرانی و تبااهی نیروهای مولده توأم بوده است. نظام سرمایه داری در نیمه اول قرن یک لحظه روی آرامش بخود نندید و موجودیت خود را به بهای قربانی کردن میلیونها انسان در بحرانها و جنگهای جهانی حفظ نمود. تبااهی وسیع و گسترده نیروهای مولده در نیمه اول قرن، مفری برای سرمایه و آرامش نسبی آن بمدت دو، سه دهه در نیمه دوم قرن بود که توأم با خود یکمرتبه تحولات تکنولوژیک و گسترش بازار و گسترش تولید داشت. اما از آنجائیکه موانع ذاتی سرمایه بجای خود باقی بود، میبایستی دوباره در ابعادی بزرگتر در برابر سرمایه قد علم کنند و چنین نیز شد. بحران اواسط دهه ۷۰ فرار سیدن چنین مرحله ای را اعلام نمود. متعاقب آن بحران اوائل دهه ۸۰ فرار سیدن و اکنون نیز نظام سرمایه داری جهانی در چنگال بحران دیگریست که یکی از ژرف ترین بحرانهای نظام سرمایه داری در قرن بیستم پس از بحران سالهای ۳۲-۱۹۲۹ محسوب میشود. بحرانی که دوره رکود مطلق آن در چهار سال گذشته تداوم یافته و حتی بنا بر اعتراف خود بورژوازی نیز چشم انداز بهبود اوضاع حتی برای سال آینده وجود ندارد. سه بحران اخیر نظام سرمایه داری این واقعیت را کاملا عیان و آشکار نموده که تناقضات نظام بمرحلهای رسیده که در هر سیکل اقتصادی مرحله با اصطلاح رونق بیک لحظه زودگذر تبدیل شده و هنوز سیکل اقتصادی مرحله بهبود را پشت سر نگذارده که بار دیگر سریعآ به یک مرحله رکود باز میگردد. لذا دوره های رکود فوق العاده و بنحوی

بورژوازی به دست آوردها و سطح معیشت کارگران آغاز نموده است، هر قدر واقع سنند روشنی از بن بست، ورشکستگی و ناتوانی این نظام است. چرا بحرانها بیانگروز شکستگی و بن بست، و تجلی ماهیت مشروط و گذرای نظام اند؟ باین دلیل که مجموعه تضادها و تناقضات سرمایه داری از جمله تضاد میان خصمت اجتماعی تولید و تمکک خصوصی سرمایه داری از طریق این بحرانها به سطح کشیده میشوند و علنی میگرددند. باین دلیل که بحرانها بازتاب تضادهای لاینحل نظام سرمایه داری اند. البته در همان حال یک راه حل موقتی، لحظه ای و جبری تضادها موجود نیز هستند. یعنی در نظامی که سر تا پای آن با تناقضها و تضادهای لاینحل تکامل مییابد، تضادهای ابیستی قهرا و جبرا از طریق توقف اجباری تولید موقتا حل گردند اما باین شرط که دوباره در ابعادی گسترده تر و همه جانبه تر بروز کنند. و این امر از ماهیت خود نظام سرمایه داری ناشی میگردد. رونق و تولید سرمایه داری ذاتا عبارتست از تولید اضافه ارزش. هدف مستقیم و بلاواسطه تولید سرمایه داری کسب ارزش اضافی و افزون سازی سرمایه است. سرمایه برای حصول به این هدف از هیچ تلاشی فروگذار نیست و هیچ قید و بند و محدودیتی را نمیپذیرد. و درست از همین جاست که تضادهای رامیپرو راند و ناخواسته بر سر راه خود موانعی را ایجاد میکند که نتیجه آن اختلال در روند تولید و بروز بحران است. این گفته بدان معناست که سرمایه میتواند با توجه به سطح رشد نیروهای بارآور جامعه، برای رسیدن به هدف خود، حداکثر کار اضافی را از کارگر بکشد، اما موانع ذاتی نظام سرمایه داری از جمله موانعی که از مناسبات توزیعی این شیوه تولید ناشی میگرددند، در مرحلهای مانع از آن میشوند که کالاهای تولید شده متحقق گردند و به سامان برسند، در اینجاست که نرخ سود کاهش مییابد، تشکیل سرمایه نو کند میشود و بحران سرریز تولید بروز میکند. اما بورژوازی چگونه تا با امروز بر این بحرانها غلبه کرده است؟ از طریق بسط و تکامل نیروی بارآور کار، بسط و توسعه بازار و بالنتیجه تولید گسترده تر یعنی متوسل شدن به وسائلی که خود دوباره موانع را در ابعادی بزرگتر و گسترده تر بر سر راه سرمایه ایجاد نموده و به بحرانهای وخیم تری انجامیده است. یعنی سرمایه برای غلبه بر موانع موجود، کسب ارزش اضافی بیشتر و افزون سازی خود ناگزیر است

رکود اقتصادی

در ایران تشدید میشود

منصه ظهور رسانده است .

رفسنجانی و دیگر طراحان سیاست اقتصادی او در وزارت اقتصاد، سازمان برنامه و بودجه و بانک مرکزی ادعا میکردند که تا پایان نخستین دوره ریاست جمهوری دوران ازهم گسیختگی اقتصاد بی پایان خواهد رسید ، رونق اقتصادی جایگزین رکود چندین و چند ساله خواهد شد، بخش قابل ملاحظه ای از بیکاران بکارگمارده خواهند شد، از دامنه فشار تورمی کاسته میشود و وضعیت مادی و معیشتی توده مردم بهبود خواهد یافت . این دوره پایان یافت امانه تنها این ادعاها بحقیقت نپیوست بلکه در برخی زمینهها اوضاع وخیمتر از گذشته شد . معهدار فسنجانی و دیگر سران حکومت هنوز از ادعاهای کاذب خود دست برنداشته و آمار و ارقام مربوط به سال ۷۰ را در مورد رشد تولیدات صنعتی که بزور دلارهای نفتی ، وامهای بین المللی و بدهکاری چندین میلیارد دلاری بدست آمد، دلیل بارزی بر بهبود اوضاع معرفی میکنند . اما در حالیکه هنوز رفسنجانی از دستاوردهای سیاست های اقتصادی خود سخن میگوید، اوضاع اقتصادی بنحوی روبرو خامت نهاده که مطبوعات رژیم پی در پی خبر از تعطیل فعالیت کارخانه ها و موسسات ، کاهش سطح تولیدات ، ورشکستگی ها ، توقف پروژه های مختلف که همگی حاکی از رکود و ازهم گسیختگی اقتصادی است منتشر مینمایند . وزیر صنایع سنگین در مصاحبه ای وضعیت وخیم صنایع را بر ملا میسازد و از مشکلات جدی کارخانه های خودروسازی سخن میگوید . مدیر کارخانجات پوشش هشدار میدهد که این کارخانه هادیگر بیش از یک ماه امکان فعالیت ندارد . خبر از تعطیل و ورشکستگی تعدادی از کارخانه های صنایع نساجی میرسد . روز دیگر اعلام میشود که تعدادی از کارخانه ها و موسسات دیگر در مازندران در شرف تعطیل شدن اند و کارخانه نكاء پلاستیک مازندران تعطیل گردید . اخباری که از موسسات تولیدی خراسان منتشر میشود از تعطیلی تعدادی از موسسات در این استان خبر میدهد . از مجموعه ۶۱ کارخانه پنبه پاک کنی تنها ۱۸ کارخانه فعالیت دارند . اخبار پی در پی از متوقف شدن پروژه های مختلف بدلیل کمبود منابع مالی منتشر میگردد ، و دهها خبر و گزارش دیگر .

برخی از مسئولین و صاحب نظران اقتصادی رژیم ، علت رکود و ورشکستگی برخی از موسسات را به سیاستهای اقتصادی جاری ، بویژه سیاست تک نرخی شدن ارز نسبت میدهند . البته این علت اصلی بحران و رکود

ورشکستگی هان نیست اما بهر حال عاملی است که باعث تشدید رکود شده است . چراکه مسئله تک نرخی شدن ارز و در واقع کاهش ارزش ریال به یکباره باعث کاهش نقدینگی این موسسات بمیزان قابل ملاحظه ای گردید . از آنجائیکه صنایع ایران یک مشت صنایع وابسته اند که حتی باید مواد خام اولیه و قطعاتی را که برای تولید پیاره ای کالاهای لازم است از انحصارات امپریالیستی خریداری نمایند و بدین منظور باید در قبال آن ارز معتبر ارائه دهند ، تا پیش از سیاست تک نرخی شدن ارز ، دولت بخشی از دلارهای نفتی را به بهای رسمی یا رقابتی در اختیار آنها قرار میداد لذا با حذف این سرمایه میتوانستند کالاهای مورد نیاز خود را خواه در شکل کالاهای مصرفی یا سرمایه ای وارد کنند . اما اکنون آنها ناگزیرند برای تهیه همان مواد و وسایل مورد نیاز کارخانه ارز را به ۱۰ تا ۲۰ برابر قیمت قبلی آن بخرند که مستلزم یک افزایش در سرمایه پولی بمیزان ۱۰ تا ۲۰ برابر است . این پولی است که عجاتا بانهکها باید از طریق گشایش اعتبارات ارزی در اختیار سرمایه داران بخش خصوصی و موسسات دولتی قرار دهند . اما معضل رژیم و سرمایه داران نیز این است که بعلت تنگنای ارزی ، بانهکها نیز از گشایش اعتبارات ارزی میزنند . در واقع مشکل و تنگنای ارزی هم از اینجانش می شود که دولت همه ساله میلیارد ها دلار حریف و میل میکند ، مستقیم و غیر مستقیم بجهت سران حکومت و سرمایه داران سرازیر مینماید ، صرف خرید تسلیحات میکند ، بحساب صدور ضد انقلاب اسلامی خرج میکند و بالاخره اینک باید بدهی های خود را به قدرتهای امپریالیستی که اکنون به حدود ۳۰ تا ۴۰ میلیارد دلار رسیده است پرداخت کند . لذا در حالیکه درآمد ارزی حاصل از فروش نفت همه ساله بطور متوسط ۲۰ میلیارد دلار است ، معهدا ارز باقی نمیمانند و رژیم با مشکل تنگنای ارزی روبروست . در عین حال انحصارات بین المللی نیز که طی دو سه سال اول ریاست جمهوری رفسنجانی مقادیر کلانی وام به رژیم دادند و کالاهای ایران صادر کردند از آنجائیکه رژیم نتوانسته است در سر موعد بدهی های خود را بپردازد از دادن وام بیشتر و صدور کالای نسبه خودداری میکنند ، لذا روشن است که عدم تأمین مواد اولیه و خام و قطعات مورد نیاز کارخانه ها بر کاهش سطح تولیدات و تشدید رکود در موسسات تأثیر گذارده است . مسئله دیگری که این رکود را تشدید کرده است واردات کالاهای مشابه خارجی است . سیاستهای اقتصادی رفسنجانی در کل ایجاد تسهیلات و امتیازات متعدد برای بورژوازی بخش خصوصی

است و این مختص بورژوازی صنعتی نیست بلکه متضمن منافع کلانی برای بورژوازی تجاری نیز بوده است . برداشته شدن بسیاری از محدودیتهای که در مورد واردات وجود داشت ، به بورژوازی تجاری نیز امکان داد که با پشتوانه دلارهای نفتی میلیاردها دلار کالا در مدتی کوتاه وارد ایران کند . از آنجائیکه در شرایط یکسان سازی قیمت ارز ، قیمت یک کالای وارداتی تقریباً معادل قیمت کالای مشابه تولید شده در داخل است ، لذا خریدار ترجیح میدهد کالای را که دارای کیفیت مرغوبتر است خریداری نماید از اینرو کالاهای تولید شده در داخل بفروش نمیروند و روی هم انبار میشوند ، این هم عامل دیگری بوده است که به تشدید رکود کمک کرده است . اما واقعیت مسئله اینست که معضل اقتصادی جامعه تنها مربوط به مسئله تک نرخی شدن ارز نیست پدیده بحران و رکود مسئله دیروز و امروز نیست . چندین سال مداوم است که این بحران پیوسته بحیات خود ادامه داده و علت آنرا باید در نظام اقتصادی موجود یعنی نظام سرمایه داری حاکم بر ایران و ویژگی این سرمایه داری یعنی وابستگی آن جستجو کرد . نظام سرمایه داری ، نظامی است توأم با بحران ، رکود و فلاکت . بحران ذاتی این نظام است و تا زمانی که سرمایه داری وجود داشته باشد این بحرانها با عواقب و نتایج مخرب خود پیوسته بروز میکنند . اما در ایران مسئله وابستگی اقتصادی ، و سیاستهای ارتجاعی حکومت این بحرانها را پیوسته تشدید کرده اند . این مسئله که ایران از مدتها پیش در بازار جهانی سرمایه ادغام شده باید بدهی های خود را به قدرتهای امپریالیستی که اکنون به حدود ۳۰ تا ۴۰ میلیارد دلار رسیده است پرداخت کند . لذا در حالیکه درآمد ارزی حاصل از فروش نفت همه ساله بطور متوسط ۲۰ میلیارد دلار است ، معهدا ارز باقی نمیمانند و رژیم با مشکل تنگنای ارزی روبروست . در عین حال انحصارات بین المللی نیز که طی دو سه سال اول ریاست جمهوری رفسنجانی مقادیر کلانی وام به رژیم دادند و کالاهای ایران صادر کردند از آنجائیکه رژیم نتوانسته است در سر موعد بدهی های خود را بپردازد از دادن وام بیشتر و صدور کالای نسبه خودداری میکنند ، لذا روشن است که عدم تأمین مواد اولیه و خام و قطعات مورد نیاز کارخانه ها بر کاهش سطح تولیدات و تشدید رکود در موسسات تأثیر گذارده است . مسئله دیگری که این رکود را تشدید کرده است واردات کالاهای مشابه خارجی است . سیاستهای اقتصادی رفسنجانی در کل ایجاد تسهیلات و امتیازات متعدد برای بورژوازی بخش خصوصی

جهت گیریهای تاکتیکی جدید مجاهد

دارند معهدا سیاستها و تاکتیکهای جدیدی را میطلبند. از اینروست که عجلتا پان اسلامیسمنقش پیشین خود را از دست میدهد و میدان برای جریاناتی هموار میشود که میباید با توجه با واقع جدید جهان به حفظ «صلح» و «ثبات» و «امنیت» در چارچوب استراتژی امپریالیستی مدد رسانند. این گفته البته بدان معنا نیست که حکومتهای منتهی در خاورمیانه و یا اسیان شمال آفریقا دیگر جایگاهی در استراتژی بین المللی امپریالیسم ندارند، مورد شیوخ و سلاطین عرب در منطقه خلیج که امپریالیسم با تمام قوا از موجودیت آنها دفاع میکند و حتی مورد افغانستان نشان میدهد که امپریالیسم فی نفسه با ادولتهای مذهبی مخالف نیست و حتی از موجودیت آنها دفاع مینماید. آنچه که امروزه در تضاد با سیاست کنونی امپریالیسم قرار میگیرد پان اسلامیسم با دعاوی توسعه طلبانه و فراملی، ادعاهای فدا امپریالیستی و تاکتیکهای قهر آمیز و تروریستی است. معضل جمهوری اسلامی نیز در این است که بعنوان پرچمداران اسلامیسم در منطقه نمیتوانند با سانی این نقش خود را که زمانی در انطباق با سیاستهای امپریالیستی قرار داشت کنار بگذارد و خود را با سیاستهای جدید امپریالیسم و تاکتیکهای آن در منطقه هماهنگ سازد. در اینجاست که تضاد میان سیاستهای جدید امپریالیستی با پان اسلامیسم آشکارا خود نمائی میکند و در تضاد جمهوری اسلامی با برخی قدرتهای امپریالیست خود را نشان میدهد. با این همه از آنجا که این تضاد از نوع تضادهای میان دو جریان و دو سیاست اساسا متفاوت بلکه تضادی در اردوی خود ارتجاع جهانی است، راه حلی که امپریالیسم برای حل این تضاد در پیش گرفته است در شکل اعمال فشار برای حل مسالمت آمیز آنست. امپریالیسم برای حل این تضاد با استفاده از ابزارهای فشار سیاسی و دیپلماتیک و بشکل بسیار جزئی، اقتصادی، میکوشد جمهوری اسلامی را وادارد که از سیاستهای پان اسلامیستی که متضمن بی ثباتی در منطقه، سازماندهی گروههای مسلح و نظا میگریست دست بردارد. ثبات منطقه و رژیمهای آترابپذیرد. کشمکش خود را با اسرائیل کنار بگذارد و هماهنگ با تاکتیکهای و سیاستهای جدید امپریالیسم حرکت کند. در آنجائی که وحدت امپریالیسم و قدرتهای امپریالیستی بر تضادهای آنها غلبه دارد، کلیت این سیاست از سوی قدرتهای امپریالیست پیش برده میشود. اما آنجا که پای تضاد منافع آنها میان می آید شکل پیشبرد این سیاست متفاوت میگردد. مثلا در حالیکه امپریالیسم ژاپن و امپریالیستهای اروپائی بویژه آلمان که با جمهوری اسلامی مناسبات اقتصادی گسترده ای دارند و همه ساله میلیاردها دلار از این بابت سود میبرند، میکوشند که از طریق گسترش مناسبات خود با رژیم جمهوری اسلامی و اعمال نفوذ سیاسی و دیپلماتیک این رژیم را در کلیت خود در مدار سیاستهای خود از جمله سیاستهای منطقه ای قرار دهند، امپریالیسم آمریکا از طریق تاکتیک دیگری که توأم با فشار سیاسی و دیپلماتیک علنی و حتی فشار اقتصادی است، این سیاست را پیش میبرد. روشن است که امپریالیسم آمریکا برای پیشبرد این سیاست خود از ابزارهای مختلفی استفاده میکند که از آنجمله میتوان به تقویت و پربوآل دادن به ابوزیسیون بورژوازی رژیم و حتی تلاش برای نزدیکی و وحدت سازمانها و جریانهای مختلف بورژوازی برای تبدیل کردن آنها به یک آلترناتیو قوی بعنوان ابزاری برای پیشبرد سیاستهای خود اشاره کرد. بر بستر این تضادها و سیاستهاست که سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت آن بار دیگر فعال میشوند و میکوشند از طریق اتخاذ یک رشته تاکتیکهای و سیاستها خود را به چنین آلترناتیو یا حداقل به محور این آلترناتیو تبدیل کنند. لذا شورای ملی مقاومت بار دیگر با سر و صدای علم میشود. ارگانهای موازی حکومتی شکل میگیرند حتی یک رئیس جمهور هم برای مردم ایران بر میگزینند. در همین حال شکل و قدرت نظامی خود را با توپ و تانک و هلیکوپتر و سامور بنمایش میگذارند. از این گذشته منطبق بر اوضاع کنونی جهان و سیاستهای بین المللی و منطقه ای قدرتهای امپریالیستی چرخشی از مذهب بسوی ناسیونالیسم صورت میگیرد و از غلظت اسلام گرائی مجاهدان گسسته میشود. همچنین پزهای ظاهر ادماکراتیک گرفته میشود و زنان مجاهد موقعیت ویژه ای مییابند. مجاهد بیکباره بیاد شیروخورشیدی می افتد که شاه آترا دزدیده بود و شیخ لگدمال کرده بود. یک شورای رهبری سازمان مجاهدین تماما از زنان تشکیل میشود. رئیس جمهور مجاهد خانم رجوی میشود. پرواض است که هدف از این اقدامات کسب وجهه و در افکار عمومی مردم جهان، کسب حمایت قدرتهای امپریالیستی و نشان دادن چهره سبزه دیگر جریانهای اپوزیسیون بورژوازی است. آنها با این تاکتیکها میخواهند بگویند که تا کیدشان بر ایرانی گری است و نه اسلام گرائی و گویا به مسئله آزادیهای سیاسی و حقوق دمکراتیک مردم از جمله برابری

نشریه «مجاهد» ارگان سازمان مجاهدین خلق ایران در شماره ۲۱۶ که بتاريخ ۲۲ شهریور ماه ۱۳۷۲ انتشار یافته خبراز برگزاری اجلاس «شورای ملی مقاومت» مجاهد و برخی از مصوبات آن داده است. در اطلاعیه ای که بهمین مناسبت از سوی «دبیرخانه شورای ملی مقاومت» انتشار یافته و در این شماره نشریه مجاهد چاپ شده است به «ملت قهرمان» ایران بشارت داده شده که از «اول تاهفتم شهریور ماه» اجلاس شورا به میمنت و مبارکی در «تالار بهارستان» در خراج از مرزهای ایران تشکیل گردید. این کنسایه که اجلاس شورا در «تالار بهارستان» تشکیل گردید با ضافه «افزایش تعداد اعضا» که گروه دیگری از اعضا سازمان مجاهدین به عضویت در آن مفتخر شده اند، حاکی از این ادعاست که شورای ملی مقاومت مجاهد دیگر چیزی کم و کسراز یک مجلس شورای ملی ندارد الا اینکه در تبعیذ است. علاوه بر این چون کار و بار شورای ملی مقاومت و دولت موقت آن گرفته و بیايد خود را آماده بدست گرفتن قدرت نماید، شورای ملی مقاومت تصمیم گرفت تا حیطه وظائف اش را گسترش دهد لذا بر تعداد کمیسیونهای تخصصی آن افزوده شده است.

اطلاعیه در این زمینه میگوید: «با افزایش تعداد اعضا، شورا تصمیم گرفت که فعالیتهایش را در زمینه های گوناگون تخصصی گسترش دهد... کمیسیونهای جدیدی ایجاد شد و شمار کمیسیونهای شورای ملی مقاومت به هیجده رسید. از دست آوردهای دیگر این اجلاس شورا «هدیه» ای است که ب مردم «سرزمین شیروخورشید» داده شد و «سبیل تاریخی شیروخورشید» که نشانه عظمت طلبی است و شاه آترا «ربوده و از آن سوء استفاده میگرد. شیخ هم به کلی آن را پامال کرد و کنار گذاشت» با مقاومت و در دورنج عنصر موحد مجاهد پس از «سالیان» از جنگ شاه و شیخ «بیرون کشیده شد و زینت بخش پرچم سه رنگ اعلیحضرت همایونی رجوی گردید. لذا اطلاعیه می افزاید: «در این اجلاس پیشنهاد مسئول شورا در مورد تعیین شیروخورشید به عنوان آرم رسمی شورا مورد بحث قرار گرفت و با توافق آراء به تصویب رسید...»

سرانجام «سرت بخش ترین» تصمیم گیری شورا که تعیین زمان مناسب اعلام آن بر عهده مسئول شورا قرار گرفت، انتخاب خانم رجوی بعنوان رئیس جمهور «ملت بزرگ ایران بود» که خوشبختانه زمان مناسب اعلام آن چندان بطول نیا نمود و آقای رجوی طی اطلاعیه ای بتاريخ ۳۰ مهر ۱۳۷۲ در کمال «شف و افتخار» به اطلاع «ملت بزرگ ایران» رساند که «مقاومت کبیر ملی و صیهنی» یک رئیس جمهور «برای سعادت» این «ملت بزرگ ایران» به آن هدیه کرده است! واقعا چه «سعادت» یا لاترا از این که اکنون مجاهد همه چیز از رئیس جمهور گرفته تا دولت موقت و مجلس «تالار بهارستان» برای این «ملت بزرگ ایران» تعیین کرده است. چه اشکالی دارد؟ زمانی شاه دولت و مجلس تشکیل میداد، امروز هم «شیخ» مجاهد هم باید ترمین آترا برای فردا بکند. اما از همین امروز اعلام کند که «سعادت» این «ملت بزرگ» ایجاب میکند که برای آن رئیس جمهور تعیین کنند. دولت موقت بزرگمانند مجلس بهارستان تشکیل دهند. البته پاسخ این مسئله را توده مردم ایران به مجاهد خواهند داد و قطعاً به وی حالی خواهند کرد که دوران این خواب و خیالها گذشته است. لذا مادر اینجا از بحث پیرامون ماهیت ارتجاعی این اقدامات میگذریم و اقدامات و تصمیم گیریهای اخیر شورای ملی مقاومت مجاهد را از زاویه جهت گیریهای تاکتیکی جدید آن در ارتباط با اوضاع داخلی ایران، اوضاع منطقه ای و بین المللی مورد بحث قرار میدهم.

مقدم بر هر چیزی آنچه که بار دیگر مجاهد را به ارگان سازی های با اصطلاح موازی با رژیم و چار و جنجال دوباره بر سر شورای ملی مقاومت واداشته چرخش اوضاع بین المللی بزبان جمهوری اسلامی و وخامت روز افزون شرایط داخلی آنست. این واقعیتی است که جمهوری اسلامی بعنوان پرچمدار پان اسلامیسم محصول و مولود تضادهای ناشی از دوران با اصطلاح جنگ سرد است دورانی که ایجاب میکرد پان اسلامیسم در سیاستهای قدرت امپریالیستی نقشی داشته باشد با ادعاهای توخالی فدا امپریالیستی و اعتراض نسبت به قدرتهای حاکم منطقه ای، در برابر جنبش های کمونیستی که خطر جدی واقعی برای امپریالیسم بود بعنوان یک آلترناتیو ارتجاعی علم گردد. از این زاویه احیاء پان اسلامیسم در منطقه خاورمیانه و سیاست کمربند سبز، نقش خود را در محدودهای در کلیت استراتژی قدرتهای امپریالیست ایفا نمود. بر همین مبنا و در این چارچوب جمهوری اسلامی مورد تأیید و حمایت قدرتهای امپریالیست قرار گرفت. اما فروریختن جهان دو قطبی و فرجام جنگ سرد در اجزاء استراتژی امپریالیستی تغییراتی را پدید آورد که هر چند ماهیتا در خدمت همان اهداف استراتژیک قرار

حقوقی زن و مرد و غیره معتقد هستند. اما سواى این مسئله که برای مجاهد جنبه اصلی و مهم قضیه است، آنها گوشه چشمی هم به مردم و جلب حمایت لاقابل بخشائی از مردم را دارند. آنها میکوشند که از طریق این روشهای عوامفریبانه در عدم اعتماد مردم به این جریان تزلزل ایجاد کنند و بخشی از مردم را بسوی خود جلب کنند.

حقیقت امر اینست که افشای ماهیت رسوا و ضد بشری حکومت مذهبی تحت رژیم جمهوری اسلامی تنها به روی گردانی توده مردم از رژیم حاکم خلاصه نشده بلکه به انزجار و رویگردانی مردم از تمام جریانائی انجامیده است که بنحوی از انحاء مدافع حکومت مذهبی هستند. تفاوتی نمیکند این جریانات مدافع « اسلام ناب محمدی » باشند یا « اسلام راستین » طرفدار جمهوری اسلامی باشند یا جمهوری دمکراتیک اسلامی. از این زاویه که مردم در عمل و تجربه پی به خصمت ضد دمکراتیک و ارتجاعی حکومت مذهبی برده اند باید گفت که فاتحه حکومت مذهبی در ایران خوانده شده است. حکومت مذهبی در ایران تاهنگامی بحیات خود ادامه خواهد داد که همین ارتجاع اسلامی حاکم بازور سر نیزه موجودیت این حکومت را حفظ نماید. لذا نظر باینکه سازمان مجاهدین خلق در میان مردم بعنوان سازمانی که دارای ایدئولوژی مذهبی است و از استقرار مجدد یک حکومت مذهبی دفاع میکند، شناخته شده است، طبیعی است که با توجه به تجربه ای که از حکومت مذهبی دارند، اعتماد و توهمی باین سازمان نداشته باشند. سردمی که در عمل دیدند که هر حکومت مذهبی دشمن آشتی ناپذیر دمکراسی و آزادیهای سیاسی است، پیشاپیش دست رد به سینه سازمان مجاهدین، شورای ملی مقاومت و « جمهوری دمکراتیک اسلامی ». آنها زده اند. از این مسئله که بگذریم بمسئله اصلی تری بر میخوریم که همانا افشای ماهیت بورژواشی، ضد دمکراتیک، ارتجاعی و ضد انقلابی این جریان در نتیجه عملکرد آنست. یعنی سازمان مجاهدین خلق در عمل نیز طی همین چند سال اخیر بهمگان نشان داد که از جهت ماهیت و خصمت تفاوتی اساسی با جمهوری اسلامی ندارد. اگر پیش از بقدرت رسیدن خمینی و استقرار جمهوری اسلامی سبزی جریانی مذهبی با خواستها و منافع توده زحمتکش و دشمنی آن با آزادیهای سیاسی بر توده مردم روشن نبود و آنها میبایستی بمرور و در تجربه به این حقایق دست یابند، در مورد سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت دست پرورده آن از قبل براکثریت مردم ایران روشن است که آنها چه میخواهند و چگونه عمل خواهند کرد. سازمان مجاهدین در قالب برنامه شورای ملی مقاومت دفاع آشکار و بی قید و شرط خود را از نظم سرمایه داری و منافع طبقاتی سرمایه داران اعلام داشته است. لذا توده کارگرو زحمتکش ایران میدانند که سازمان مجاهدین را با خواستها و منافع زحمتکشان کاری نیست. علاوه بر این زدوبند مجاهد با ارتجاع منطقه و ارتجاع امپریالیستی طی چند سال گذشته عامل دیگری بوده است که به شکل تجربی توده مردم را نسبت به ماهیت این سازمان و سیاستهای آن آگاه نموده است. دفاع مجاهد از یک جمهوری اسلامی دیگر، « انقلابات » با اصطلاح « ایدئولوژیک » در سازمان مجاهدین و نقش « امام » گونه آقای رجوی و غیره و ذالک عوامل دیگری در افشای ماهیت مجاهدین در میان مردم بوده اند. خصمتهای ضد دمکراتیک این جریان که حتی کمترین مخالفتی را از جانب هیچ جریانی تحمل نمیکند، کمترین تردیدی در دشمنی این سازمان با هرگونه آزادی سیاسی برجای نمیگذارد. برای هراسان اندک ذی شعوری روشن است که جریانی که تاب اندک مخالفتی را از جانب هر کسی که باشد ندارد، و اگر قدرت میداشت همه آنها را نابود میکرد تا چه حد دشمن دمکراسی و آزادی است. کافی است که یک سازمان سیاسی بایک شخصیت سیاسی عملکرد سیاست مجاهدین را مورد انتقاد قرار دهد و یا حتی اشاره ای بکند که به گوشه قباى مجاهد بر بخورد آنگاه حربه فحاشی و تهدید و افترای مجاهد بکار افتد. لذا مردم از طریق همین عملکردهای مجاهد پی برده اند که اگر اینها زمانی قدرت را بدست بگیرند اجازه نمیدهند نفس کسی در آید تا چه رسد به آزادی های سیاسی. واقعیتی است روشن که اگر رژیم جمهوری اسلامی مخالفین خود را در دادگاههای چند دقیقه ای اعدام کرد و هزاران تن را قتل عام کرد، مجاهد چنانچه بقدرت برسد همین زحمت دادگاههای چند دقیقه ای را هم بخود نسخواهد داد و از طریق گروههای ترور هم مخالفین خود را نابود خواهد کرد.

بنابر این خصمتهای ضد دمکراتیک و ارتجاعی این سازمان از هم اکنون چنان افشاء شده است که امروز حتی یک سازمان سیاسی را نمیتوان پیدا کرد که از این جریان دفاع کند و یا بر سیاستهای آن مهرتأیید بزند. تمام این عملکردهای سازمان مجاهدین طی چند سال اخیر ماهیت این جریان را در میان توده ها افشاء نموده و هرگونه توهم را نسبت به آنها از میان برده است. حال که اوضاع برای این سنوال پیش رفته است. سازمان مجاهدین از طریق روشهای کاملا سطحی و شناخته شده باین فکر افتاده که مجددا در میان مردم نفوذ پیدا کند و حداقل بخشی از آنها را بسوی خود جلب نماید. لذا گذشته از اهداف بین المللی خود میکوشد پزهای « دمکراتیک » بگیرد، خود را مدافع

سواى این مسئله، امروزه دیگر نمیتوان توده ها را با این حرفها دلخوش داد. برای طبقه کارگر و توده های زحمتکش ایران آنچه که اکنون مهم است نه حرف، نه ادعا، نه اقتدابه این و آن، بلکه مشخصا مطالبات طبقاتی و دمکراتیک آنهاست. چنانچه گفته شد از این زاویه توهمی در میان توده مردم نسبت به مجاهدین وجود ندارد و حتی پزهای ظاهر دمکراتیک آنها هم تغییری در این وضع بسید نخواهد آورد. پس آنچه که برای سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت آن باقی میماند، همانا تلاش برای کسب حمایت بیشتر قدرتهای امپریالیستی بویژه امپریالیسم آمریکاست. برغم اینکه مجاهد در این زمینه شانس موفقیت بیشتری دارد مع هذا در اینجا هم مانگونه که پیش از این اشاره شد مجاهد با معضل دیگری روبروست و آن این مسئله است که سیاست قدرتهای امپریالیستی عجلالتا نه تلاش برای برانداختن جمهوری اسلامی بلکه استفاده از سازمانهای بورژواشی اپوزیسیون برای فشار به آنست. پس از این جنبه نیز فعلا چیزی بعنوان کسب قدرت سیاسی عاید مجاهد نخواهد شد. این امر تا حدودی خود مجاهدین هم فهمیده اند لذا برغم اینکه این سازمان ظاهر اوضاع را بنبخ خود میبینند و از هیچ تلاشی برای کسب قدرت فروگذار نیست، مع هذا از ادعاهای گذشته خود اندکی کوتاه آمده است. بی دلیل نیست که مسئله پیروزی چندروزه و چند ماهه و چندساله دیگر در میان نیست و آقای رجوی حتی از شکست خود سخن میگوید. او در گزارش به همین اجلاس شورای ملی مقاومت گفت :

« من نمیدانم که النها به ما پیروز میشویم یا شکست میخوریم . خدا تعهد پیروزی نسپرده است... البته امروز احتمال قریب به یقین حاکی از پیروزی است. اما از آن جا که نمیخواهم "سیاستمداران" خود را با حرف و ادعاهای کشیم موضع صادقانه و دقیق اینست که ما باید کار خودمان را انجام بدهیم بعد ببینیم که خدا و خلق و تاریخ چگونه میخواهند. اگر شایستگی پیروزی داشته باشیم چه بهتر. اما حتی اگر به فرض محال دفتر مقاومت در همین جا هم بسته شوند چنان که دفتر پیشوایمان مصدق بسته شود چنان که دفتر مجاهدین صدر مشروطیت بسته شد باز هم ما میباید سرفراز و رؤسید باشیم .» این سخنان آقای رجوی حاکی است که مجاهدین دیگر چشم انداز پیروزی سهل و ساده را ندارند. او به خلق و تاریخ و خدا اشاره میکند. اما موضع خلق در قبال مجاهد روشن است و کارگران و زحمتکشان ایران پیشاپیش پاسخ منفی خود را به مجاهد داده اند. تاریخ هم که سیری بالنده و مسترقی دارد حکم زوال امثال مجاهد را صادر کرده است. خدای مجاهد هم که تسهدی برای پیروزی نسپرده است. لذا سازمان مجاهدین خلق تنها میتواند به الطاف بورژوازی داخلی و بین المللی امیدوار باشد، آنها هم نه در لحظه کنونی بلکه در مقطعی که جنبش توده ای علیه جمهوری اسلامی اوج بگیرد و کنترل و سرکوب این جنبش توسط بورژوازی نیروی دیگری سواى جمهوری اسلامی را بطلبد. این واقعیت برای تمام مترجمین روشن است که اگر اینبار کارگران و زحمتکشان به قیامی دوباره برخیزند روزگار همه مترجمین را سیاه خواهند کرد. بورژوازی داخلی و بین المللی باین حقیقت واقف اند که اگر جنبش توده های مردم ایران اینبار اعتلا پیدا کند، دیگر نمیتوانند اما می راپیدا کنند که توده به آن اقتدا نماید و بیکپارچه بدنبال آن راه بیفتد. لذا آنها

کنگره اکثریت برای اتحاد با سلطنت طلبان جواز رسمی صادر کرد

گیری جبهه‌ای از جمهوریخواهان دمکرات « فعالیت میکند و البته برای رسیدن به چنین جبهه‌ای راه‌های عملی مشخصی از قبیل ایجاد یک نشریه مشترک و ایجاد نهاد برای همکاری و اتحاد عمل نیز پیشنهاد نموده است. پس از ذکر این نکات و در آخر قطعنامه آنطور که زیاد هم چشم نیاید و برجسته نشود چنین میخوانیم: « سازمان با مدافع همکاریهای سیاسی حول دفاع از حقوق بشر و مخالفت با سیاستهای سرکوبگرانه و تروریستی رژیم با مشروطه خواهانی است که موضع روشن (۱۱۴) نسبت به رژیم استبداد پهلوی دارند »؛ (تأکید و پرانتز از ماست).

موضوع همکاری و اتحاد اکثریت و سلطنت طلبان بخودی خود البته حاوی هیچ نکته عجیب و غیر قابل انتظاری نیست که هیچ، آنطور که قبلا هم گفته ایم قانونمند و طبیعی هم هست. وانگهی رهبران اکثریت، زود بیدار و همکاری با حضرات سلطنت طلب را قبل از آنکه چنین موهبه‌ای را هم در آستین داشته باشند تا آنجا که توانستند اند عملی پیش برده اند. بنا بر این از این زاویه نیز مطلب فاقده تازگی است. چیزی که تازگی دارد ساله تصریح این موضوع است، تصریحی که رسماً صورت میگیرد. رسمیت یافتن این قضیه در عین حال گویای این واقعیت است که موضوع اتحاد با سلطنت طلبان اکنون دیگر بقدر لازم در تشکیلات اکثریت جا افتاده است. راست اینست که بر سر پذیرش این موضوع و بر غم پیش برد عملی آن، پاره‌ای مقاومت‌ها در درون اکثریت وجود داشت و رهبری اکثریت نیز نگاه با مخالفت‌هایی از سوی بدنه مواجه میشد. موضوع اتحاد و همکاری با سلطنت طلبان که ابتدا توسط نگهدار و سایر رهبران اکثریت مطرح شد، با یک رشته تغییرات در دیگر مواضع و دیدگاه‌های اکثریت توأم بود که آشکارا از استحاله سازمان سوسیال - فرمیستی اکثریت به یک جریان بورژوازیبرال حکایت میکرد. بدنه‌یال برنامه‌های فدکارگری گورباچف و تحولات بعدی در کشورهای بلوک شرق، کل دیدگاه‌های رهبری اکثریت نیز مطابق نسخه پرستورویکا و گلاسنوست دچار تغییر شد. فروپاشی سوسیالیسم که موجی از شکست طلبی، انفعال و واخوردگی را در جنبش کمونیستی و کارگری در سطح جهان دامن زده بود، دامن اکثریت را نیز گرفت. سازمان اکثریت همچون بسیاری از جریان‌های ماهیتا سازشکار دیگر از موضع تسلیم تام و تمام و تکریم بورژوازی به سرعت با این تحولات همراه شد و همچون سایر « نواندیشان » دفاع آشکار از نظام سرمایه داری و دمکراسی برای سرمایه داران زوی آورد. بخاطر بیابا و ریم چهار سال پیش زمانی که رضا پهلوی بیانیه ۱۴ ساده‌ای خود را انتشار داد با چاه شور و شوق زاید الوصفی مورد استقبال اکثریت قرار گرفت. رهبری اکثریت، همه سلطنت طلبان و بسالض رضا پهلوی و طرفداران وی را در زمره نیروهای طرفدار دمکراسی و آزادی قلمداد نمود و ضمن ابراز علاقه نسبت به همکاری با رضا پهلوی، آماجگی خود را برای ایجاد یک رهبری مشترک سیاسی اعلام داشت. این مطلب که در شماره ۱۱۷ ارگان مرکزی اکثریت مورخ اسفند ۶۸ انعکاس یافته بود، در آن مقطع تازگی داشت. تازگی داشت نه از زاویه اتحاد اکثریت با بورژوازی، که کراراً به این عمل دست زده بود، بلکه تازگی مسئله در این بود که این بار بورژوازی، بورژوازی سلطنت طلب بود! البته در آن مقطع بخاطر کاهش دادن قبح قضیه و آمادگی کردن بدنه اکثریت، هیأت سیاسی وقت پاره‌ای نصاب و انتقادات ملایم و دوستانه هم در مورد نحوه رفاخان مطرح کرده بود از قبیل اینکه بهتر است امور مربوطه را از طریق افراد وابسته به خود پیش ببرد و یا از نام رضا پهلوی استفاده کند و خلاصه، نظرقضاوت خود را هم نسبت به رفتار پدیدرو پدید بزرگش در قبسال ساله دمکراسی اعلام نماید! معذرا اکثریت اعلام نمود که در همکاریهای دوجانبه و ایجاد رهبری متحد، اینها تعیین کننده نیستند، تعیین کننده « اصول پیشنهادی ولیعهد » است که در برنامه اکثریت نیز وجود دارد. سلطنت طلبان نیز در برخورد متقابل با اکثریت خواستند که گذشته را بفراموشی بسپارد، چرا که در مراجعه به گذشته، اکثریت نیز پیرونده‌ای درخشان تراز مشروطه خواهان ندارد و اگر کسی بخواهد این گذشته را مورد بررسی قرار دهد تا وقت معلوم نیست در جبهه طرفداران دمکراسی جای‌ثابتی برای اکثریت باقی بماند! معذرا سلطنت طلبان نیز این تصارفات اولیه را که بیشتر برای گوشه شدن باب مذاکره بود کننا رگذاشتند. آنها نیز مطرح کردند که اساس همان اصول طرفین است که آنهم بر یکدیگر منطبق اند. بندهیست ها بر غم مخالفت‌های درونی اکثریت عملاً آغاز گردید اما طولی نکشید که اکثریت نخستین کنگره خود را برگزار نمود. نتایج نخستین کنگره اکثریت (سال ۶۹) نشان داد که هنوز آماجگیهای لازم برای پذیرش ساله اتحاد با سلطنت طلبان ایجاد نشده است. کنگره اول اکثریت اعلام داشت که « سازمان در سیاست اتحادها به همکاری و اتحاد عمل و تشکیل جبهه

مطابق اسناد و گزارشی که در نشریه « کار » ارگان مرکزی سازمان اکثریت (شماره ۶۵ چهارشنبه ۲۷ مرداد ۷۲) بچاپ رسیده است سومین کنگره این سازمان در مرداد ماه سال جاری برگزار شده است. در این اجلاس، اسناد، قرارها و قطعنامه‌هایی نیز به تصویب رسیده است که از جمله میتوان به « سند دیدگاهها و آماجها »، « سند خط مشی » سازمان اکثریت و « قطعنامه درباره همکاری و گسترش روابط سیاسی با نیروهای اپوزیسیون » اشاره نمود. مضمون این اسناد و بطور کلی کلیه اسنادی که بیان کننده مواضع و خط مشی سازمان اکثریت است، هیچگونه تفاوتی کیفی با آنچه که اکثریت طی سالهای اخیر می‌گفته است و بویژه بدان عمل میکرده است ندارد و از این زاویه حاوی هیچ نکته تازه ای هم نیست. بعنوان مثال جوهر اصلی سند دیدگاهها و آماجها و اسناد خط مشی سازمان اکثریت را میتوان در این نکات خلاصه کرد که « سازمان اکثریت ایدئولوژیک، یعنی سازمانی که از یک نظام فکری فلسفی خاصی پیروی میکند نیست ». « معتقد به اولویت منافع رشد اقتصادی بر منافع و گروه‌بندیهای اجتماعی » است. طرفدار « دمکراسی » و مدافع « ارزشهای عموم بشری » است. معتقد به « حاکمیت مردم بر پایه رای و انتخاب آزادانه در تعیین دولت » است، حاکمیت و قدرتی که از طریق « قانونی و مسالمت آمیز » به آنها انتقال یافته باشد. « جمهوری مبتنی بر دمکراسی » رایگانه آلترناتیو مناسب رژیم حاکم میدانند. « برای گذار از استبداد حاکم به دمکراسی، « انتخابات آزاد » را تجویز میکنند! اینها همه نکاتی است که در حیات چندساله اخیر اکثریت همواره بان تأکید و عمل شده است. گرچه هنوز که هنوز است سازمان اکثریت کار تدوین برنامه‌ای را که به تصویب اجلاسهای رسمی اش رسیده باشد یکسر نکرده است و از این بابت در همین کنگره مورد بحث « شورای مرکزی » اکثریت از « عدم تجهیز سازمان به دیدگاههای اساسی برنامه‌ای » از خود انتقاد کرد، معینا مجموعه مواضعی که در طول این سالها چه قبل از آنکه هنوز کنگره‌ای در کار باشد و چه بعد از آن - در نشریه مرکزی اکثریت اتخاذ و پیش برده میشده است، چارچوبهای عمومی و اساسی برنامه اکثریت را ترسیم نموده و میکند. سازمان اکثریت نشان داده است که این ظرفیت ارادادار که بدون برنامه مصوب و مدون حتی، نقطه نظرات بورژوا - لیبرالی رهبران اصلی اکثریت را بپذیرد و آنها را پیش ببرد. از حق نباید گذشت که رهبران اصلی اکثریت امثال آقای نگهدار نیز این استعداد را داشته اند که این مواضع را بخوبی جا بیاندازند و با تزریق مداوم و تدریجی ایده‌های خالص بورژوازی، سازمان اکثریت را بدان سمتی که خواسته‌اند، هدایت کرده اند و جالب آنکه حتی کسانی را که بنظر میرسید با این سیاستها و ایده‌ها بخشا مخالفت‌هایی داشته باشند، به پیروی از سیاستهای خویش نیز مبدل ساخته اند! مواردی که فوقاً بطور گذرا بدان اشاره شد، یعنی دمکراسی که در دیدگاه اکثریت اساساً در مقولاتی چون « انتخابات آزاد » تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، تنفر عمیق نسبت به قهر انقلابی و خلاصه انتقال مسالمت آمیز و قانونی قدرت ب مردم تجلی مییابد، گرچه در آغاز توسط لیدرهای اکثریت مطرح گردید، اما اکنون مدت‌هاست که به خط مشی رسمی اکثریت تبدیل شده است. کنگره سوم اکثریت علاوه بر آنکه بر تمام اینها مجدداً مهر تأیید زد، قطعنامه دیگری « در باره همکاری و گسترش روابط سیاسی با نیروهای اپوزیسیون » نیز به تصویب رساند و یکبار دیگر توانما آن ظرفیت و استعدادی را که پیشتر درباره اش صحبت کردیم به عینه ثابت کرد. در این قطعنامه از جمله چنین گفته شده است که سازمان اکثریت « در راه شکل

در پی راههای دیگری برای کنترل و سرکوب این جنبش خواهند بود.

این سیاست سازمانی متشکل با تاکتیکهای ضربتی و توطئه گرانه را می‌طلبید که در حالیکه مردم درگیر نبرد برای برافکندن حکومت اند، قدرت را قبضه کنند و مردم را در برابر یک عمل انجام شده قرار دهد. چنین نیرویی با چنین مختصاتی سازمان مجاهدین خواهد بود. پس اگر امروز نیروی مسلح مجاهد، دولت نمیخوردند، در شرایط ویژه‌ای که در بیابا بان اشاره شد بدرج جایگزینی رژیم میخوردند و این آلترناتیو بورژوازی برای چنین شرایطی است. سازمان مجاهدین اگر هم شانس برای کسب قدرت داشته باشد تحت چنین شرایطی است. لذا باید محالاً با انتظار بنشینند تا روزی که بورژوازی به چنین آلترناتیوی نیاز داشته باشد. این البته یک جانب قضیه است، طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش ایران نیز آلترناتیو خود را دارند که برای بکسری نشان دادن آن از هیچ تلاش و قهرمانی و مبارزه‌ای فروگذار نخواهند کرد.

جناب‌بندیهای درونی و عدم اعتماد به رهبری پیشین « قلمداد میشد، (" کار" شماره ۱۹۰ شهریور ۷۰) از عهد این وظیفه بخوبی برآمد و در عمل در طول این سالهای غیبت رهبران پیشین در مسئولیت‌های مرکزی، سیاست‌های همان سلب اعتماد شدگان را مابدون درد و بدون تعجیل پیش برد!

کار ارتجاع اسلامی آنقدر عمق یافته و ریشه دوانده است که انواع جریان‌های بورژوازی و دشمنان قسم خورده توده‌های مردم، حتی وارتین پنجاه سال دیکتاتوری شاهنشاهی نیز با برافراشتن پرچم دمکراسی بورژوازی و حقوق بشر، خود را مدافع آزادی و دمکراسی معرفی میکنند. سازمان اکثریت نیز که زمانی در رگاب حزب الله و حکومت اسلامی شمشیر می‌زد اکنون مدتهاست به زیر این پرچم خزیده است. از همان چهار سال پیش، همانگونه که رهبران این دو جریان خود نیز اذعان کرده بودند اصول اساسی برنامه‌های و اهدافشان بر یکدیگر منطبق بود. هر دو میخواستند و میخواهند مبارزات توده‌های مردم را از مسیر اصلی منحرف سازند، هر دو میخواستند و میخواهند حقوق توده‌های مردم را در چارچوبهای بورژوازی محدود و مقید سازند. هر دو جریان دنبال آزادی و دمکراسی برای سرمایه‌اند. توده‌های مردم ایران در ماهیت ضد انقلابی و سرکوبگر وارثین تاج و تخت پهلوی و طرفداران آنها کمترین تردیدی ندارند. تاریخ پنجاه ساله حکومت رضاخان و پسرش، بقدر سوزنی هم جای شک و شبیه در ماهیت ارتجاعی جریان‌های سلطنت طلب اعم از آنکه در قبال «استبداد پهلوی» «موضع روشن» و یا ناروشن داشته باشند باقی نمیگذارد. معجزه سازمان اکثریت که سالیانی دراز علیه کارگران و توده‌های زحمتکش مردم ایران در خدمت بورژوازی بوده و منافع معینی وی را در کنار و در طراز سلطنت طلبان قرار میدهد، این جریان‌ها را آزادی خواه و دمکرات میخواند و کنگره اش همکاری و اتحاد با آنها را نیز تجویز میکند!

اکثریت که چندین سال دست در دست ارتجاعی‌ترین بخشهای بورژوازی ایران (بورژوازی کلریکال) نهاده بود تا به «شکوفای سازی» جمهوری اسلامی جامعه عمل ببوشاند، پس از آنکه بابت مهربی متحدین خود روبرو گردید و آذرگاه آنها را ندیده شد، این سیاست را در تقابل با «دمکراتیسم و پیشرفت و تجدد» ارزیابی نمود. اکنون تحت عنوان تأمین و تحقق دمکراسی و بمنظور «پیشرفت و تجدد» برایین تلاش است که با جناحهای «متجدد» بورژوازی وارد ائتلاف گردد تا جبران مافات هم کرده باشد. از دیدگاه سازمان اکثریت، موضوع مرکزی همانا اتحاد با بورژوازی است، یک روز از نوع کلریکال روز دیگری از نوع جمهوریخواه و سلطنت طلب!

تلاش دولت آلمان برای تبرئه جمهوری اسلامی

فاش شد و روشن گردید که دولت آلمان دستگاه باصطلاح امنیتی رژیم جمهوری اسلامی را که وظیفه آن سرکوب مردم ایران، اختناق و تروریسم است از نظر آموزشی و سازمانی و نیز تکنیکی یاری رسانده است. لذا جای هیچگونه تعجبی نیست که با این سطح از روابط حتی «اطلاعاتی» و «امنیتی»، دولت آلمان برای تبرئه رژیم تلاش کند. تنها کسانی میتوانند انتظار دیگری جز این از دولت آلمان داشته باشند که به ماهیت کثیف ضد بشری و ارتجاعی امپریالیسم آگاهی نداشته باشند. برای امپریالیسم آلمان مسئله ای فراتر از سندهای کلانی که از قبل مناسبات اقتصادی گسترده با جمهوری اسلامی عاید آن میشود وجود ندارد. چه مسئله ای فراتر از این که کمتر از یک دهه حجم مبادلات به حدود ۱۰۰ میلیارد مارک رسیده و حجم سندهای آلمان در این رابطه سربه دهها میلیارد زده است در اینجاست که مظهر سرکوب و آدمکشی و تروریسم نزدیکترین متحد و شریک آلمان میشود و در همین جاست که ادعاهای امپریالیسم در مورد حقوق بشر، ادعای دفاع از دمکراسی و ادعاهای از این دست رنگ میبازند و روشن میشود که این ادعاهای تنها ماسکی برای پوشاندن چهره کریه قدرتهائی است که جزبه سود سرمایه، به غارت و استثمار و سرکوب و تقسیم جهان نمی‌اندیشند. حال بگذارد دولت آلمان در این تلاش برای تبرئه جمهوری اسلامی خود را پیش از پیش افشاء کند. مردم ایران و جهان پیشاپیش اقدامات جنایتکارانه رژیم جمهوری اسلامی و تلاش دولت آلمان را برای سرپوش گذاردن بر این جنایات محکوم کرده اند.



با نیروهای جمهوریخواه طرفدار دمکراسی تا کید دارد و اتحاد با سلطنت طلبان را رد میکند» ("کار" اکثریت، شماره ۷۸ شهریور ۶۹ - تأکید آزماست) اما هنوز مدت زمان زیادی از این مصوبه نگذشته بود که کنگره دوم اکثریت (مرداد ۷۰) فراخوانده میشود و «انتخابات آزاد» اشکال مسالمت آمیز مبارزه سیاسی در سرلوحه خط مشی اکثریت قرار میگیرد و خواهان اتحاد عمل با همه نیروهائی که علیه استبداد و برای آزادیهای سیاسی و حقوق بشر فعالیت میکنند میگردد و خلاصه «نیروهای ملی-ملی مذهبی» را به همکاری دعوت میکند. معجزه هنوز بطور رسمی از همکاری و اتحاد با سلطنت طلبان سخنی نمیگوید. زمینه برای پذیرش تام و تمام این سیاست ایجاد شده است با این وجود هنوز زمان قطعی آن فرا نرسیده است و سرانجام کنگره سوم اکثریت (مرداد ۷۲) به این قضیه قطعیت داده و به اتحاد و همکاری با سلطنت طلبان رسمیت میبخشد و بدین سان ثابت میشود که اکثریت حتی در جمهوریخواهی اش هم جدی نیست. «سازمان ما مدافع همکاریهای سیاسی... با مشروطه خواهانی است که» که البته نسبت به استبداد پهلوی «موضع روشن» داشته باشند!

در مقطع برگزاری نخستین کنگره اکثریت گفته میشد که هیأت سیاسی وقت مواضعی را از طریق ارگان مرکزی پیش میبرد که با مواضع عمومی اکثریت نمیخواند. در این کنگره هیاهوی فراوانی علیه هیأت سیاسی و کمیته مرکزی وقت اکثریت براه افتاد. اجلاس فوق حتی قلمنامه ای را هم به بررسی «خطاهای اکثریت در دهه اخیر اختصاص داد و کمیته مرکزی و هیأت سیاسی را مقصر خواند و در نهایت هم آنها را کنار گذاشت و «شورای مرکزی» را انتخاب نمود. از این فراتر حتی کمیسیون راجعت آنکه عملکرد کمیته مرکزی و یکایک اعضا آنرا بطور دقیق ترا مورد بررسی قرار دهد تعیین کرد - بگذریم که هیچگاه چند و چون و نتایج این «بررسی دقیق» معلوم نشد؟! و اما «شورای مرکزی» که در چنین فضائی برجای کمیته مرکزی سابق نشسته بود به رغم جار و جنجالهای اولیه علیه کمیته مرکزی و هیأت سیاسی، خود وظیفه پیشبرد همان سیاست را بر عهده گرفت و مدت زمان زیادی از فعالیت اعضا رهبری جدید نگذشت که خود به مجریان سیاستهای راهبران اصلی اکثریت تبدیل شدند. اگر با ابقاء رهبران بدنامی چون کیهاندار در مسئولیتهای مرکزی، سیاستهای بورژوا-لیبرالی تعیین شده نمیتوانست با مشکلات اجرایی و مقابلهت‌های در بدنه روبرو گردد، با گرفتن این مسئولیتهای رهبران و واگذاری آن به کسانی دیگر، مبیایستی این موانع برطرف گردند تا آنها کماکان در مقام رهبران اصلی و واقعی، سمت و سوی حرکت و خط مشی اکثریت را تعیین کنند و این سیاستها را با دست «شورای مرکزی» پیش ببرند. «شورای مرکزی» که «محصول

در تاریخ ۶ آبان ماه محاکمه ۵ تن از آدمکشان حرفه ای وابسته به دستگاه امنیتی و اطلاعاتی رژیم جمهوری اسلامی، با اتهام ترور و دکتورشرفکندی، فتاح عبدلی، همایون اردلان و نوری دهکردی، در آلمان آغاز گردید. بر طبق اخبار و گزارشات منتشره در مطبوعات آلمان، حتی تحقیقات پلیس و دستگاه قضائی آلمان آشکارا نشان میدهند که اقدام جنایتکارانه ترور رهبر حزب دمکرات کردستان و همراهان وی توسط جمهوری اسلامی سازماندهی شده است. با اینهمه دولت آلمان در تلاش است که روال کار این دادگاه بگونه ای پیش برود که بر نقش جمهوری اسلامی در این جنایت سرپوش بگذارد. در واقع باید گفت که دولت آلمان پیشاپیش جمهوری اسلامی را تبرئه کرده است. تنها چند روزی به تشکیل این دادگاه مانده بود که دولت آلمان رسماً از فلاحیان و زیرامور سرکوب، جاسوسی و تروریسم جمهوری اسلامی و هیئت همراه وی برای دیدار از آلمان و گفتگو با مقامات امنیتی و جاسوسی این کشور دعوت بعمل آورد. برنت شمیت باوئر وزیر مشاور صدر اعظم و مسئول هماهنگی سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی آلمان در ضیافت شامی که با افتخار این سر دسته آدمکشان رژیم جمهوری اسلامی ترتیب داد ضمن تعریف و تمجید از رژیم «خواستار گسترش همکاریهای سرویسهای اطلاعاتی دو کشور» شد. فلاحیان هم طی مصاحبه ای اعلام کرد «روابط دوساله سرویسهای اطلاعاتی ایران و آلمان همچون روابط دو کشور در زمینه های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بسیار خوب ارزیابی میشود». درکش وقوس تضادهای درونی هیئت حاکمه آلمان و نیز متحدین بین المللی آن حقایق دیگری



رکود اقتصادی در ایران تشدید میشود

به نقش نفت و درآمدهای ارزی حاصل از آن وابسته است که مداوما در معرض نوسان قرار دارند و به غارت میروند و صرف امور غیرمولد میگردند.

بنابراین روشن است که چرا تحت حاکمیت جمهوری اسلامی این بحران این همه بدتر از گذشته و جامعه یک لحظه بدون بحران نبوده است. حال در این میان سیاستهای رفسنجانی هم عامل تشدید کننده دیگری شده و به وخامت بحران و رکود انجامیده است. اما بار این تشدید بحران بردوش کارگران و زحمتکشان نهاده شده است. آنها نه تنها تمام فشارهای ناشی از سیاستهای اقتصادی رفسنجانی از جمله سیاست تک نرخی کردن ارز را باید مستقیما متحمل شوند، بلکه عواقب و نتایج منفی این سیاست نیز نصیب توده های کارگرفته شده است. خواه بورژوازی صنعتی یک کالا را با نرخ ارز شناور تولید کند و خواه بورژوازی تجاری آنرا مستقیما از خارج وارد نماید در این واقعیت

تغییری پدید نمی آورد که این توده های مردم هستند که اکنون ناگزیرند کالا را بچندین برابر قیمت قبلی آن خریداری نمایند. در نتیجه همین سیاست است که دولت و بخش خصوصی بهای خدمات مورد نیاز مردم را طی نیمه اول سال جاری ۵۰ تا ۱۰۰ درصد افزایش داده اند. لذا با قطعیت باید گفت که طی شش ماه اخیر نرخ تورم در ایران حدود ۴۰ تا ۵۰ درصد بوده است و این امر یعنی کاهش دستمزد واقعی کارگران به نصف و تنزل بازهم بیشتر سطح معیشت آنها. در ارتباط با مؤسسات تولیدی نیز باید گفت اولاً - آنچه که در مجموعه سیاست اقتصادی رفسنجانی بعنوان سیاست تعدیل معروف شده است، عملاً به حربه ای در دست سرمایه داران برای اخراج تعدادی از کارگران هر کارخانه به بهانه تجدید سازماندهی و نوسازی شده است. ثانیاً - همین وضعیت رکود و کاهش ظرفیت تولیدی برخی مؤسسات وابسته شدن پاره ای دیگر منجر به اخراج گروه کثیر دیگری

از کارگران شده است. در اینجا هم این کارگران هستند که حتی از تأمین حداقل معیشت محروم شده اند. از اینرو روشن است که سیاستهای اقتصادی رفسنجانی نه تنها منجر به کاهش تعداد بیکاران نشده بلکه آن را افزایش داده است. اخیراً معاون وزارت کار اعلام کرد که تعداد بیکاران در سطح کشور ۲/۵ میلیون نفر است. این رقم بهیچوجه با واقعیت امر که همانا بیکاری گسترده در ایران است انطباق ندارد. در حقیقت تعداد بیکاران در ایران از ۵ میلیون نیز متجاوز است. تمامی حقایق فوق الذکر حاکی از آنست که اوضاع اقتصادی نه تنها بهبود نیافته و چشم اندازی برای بهبود اوضاع وجود ندارد بلکه رکود موجود بیانگر تشدید بحران است. این واقعیتها بار دیگر نشان میدهد که رژیم جمهوری اسلامی حتی با اتخاذ ارتجاعی ترین سیاستهای اقتصادی هم قادر نیست بحران موجود را مهار و از ابعاد فشار به توده های مردم بکاهد.

• • • ضرورت مقابله با اهرای

مورد فوق و موارد دیگری که کارگران با استفاده از اشکال مختلف نسبت به اخراجها بطور دسته جمعی دست به حرکت زده اند، نشان میدهد که کارگران دریافته اند حرکت مستقل کارگری تنها راه مقابله با سرمایه داران است. مسئله مهم اینست علیرغم اینکه وزارت کار، خانه کارگر، شوراهای اسلامی و سایر ارگانهای از ایندست برای جلوگیری از گسترش مبارزات کارگری برای کارگران اشک تماش میریزند و به ظاهر با آنان همدردی میکنند و در مواردی نیز اخراجهای دسته جمعی را محکوم مینمایند، اما در عمل هر چه بیشتر ماهیت ارتجاعی شان برای کارگران افشاء میشود. کارگران بنا بر آگاهی نسبی و شش طبقاتیشان در عین حال که این ارگانهای فدکارگری را تحت فشار قرار میدهند،

حرکت مستقل کارگری را در سرلوحه مبارزات خود قرار داده اند. روند مبارزات کارگران علیه تلاش سرمایه داران که میخواهند با برحران رابر دوش کارگران سرکن نمایند، گویای آن است که کارگران بطرز ناگزیری درمی یابند باید مستقل و متشکل دست به اقدامی بزنند تا سرمایه داران را ناگزیر به عقب نشینی کنند. اگر امروز کارگران در این حد دست به اقدام میزنند که با تعطیل کارخانه و اخراج دسته جمعی شان توسط سرمایه دار، پی کار خود نمیروند، پراکنده نمیشوند و مدام مقابل کارخانه اجتماع میکنند و در دست به تظاهرات زده اند، قدم بعدی قطعاً اشغال کارخانه است. در کارخانههایی که سرمایه دار بخشی از کارگران را اخراج میکند، خود کارگران اخراجی و کارگرانی که هنوز تا امروز اخراج نشده اند اما هر آن در معرض

اخراج قرار دارند باید متحداً علیه اخراجها دست به مبارزه بزنند و اجازه ندهند که سرمایه داران کارگران را در آستان بحران اقتصادی قربانی کنند. اگر سرمایه دار قصد دارد با تعطیل کارخانه کارگران را به خیابانها پرتاب کند تا سرمایه اش را « نجات » دهد کارگران باید با اشغال کارخانه با این عمل سرمایه دار مقابل کنند و مادام که تضمین قطعی برای ادامه کاری کارخانه و بازگشت به کار بدست نیآورده اند، دست از اشغال کارخانه برندارند. با توجه به گستردگی اخراجها و تعطیل کارخانهها، مبارزه کارگران علیه اخراجها و اشغال کارخانهها توسط کارگران رژیم و سرمایه داران را به زانو در میاورد. مبارزه عملی به کارگران خواهد آموخت که این تنها راه مقابله با اخراجهای دسته جمعی و تعطیل کارخانه هاست.

رژیم بشدت احساس خطر و بی ثباتی میکند

میگوید با تمرکز هر چه بیشتر نیروهای سرکوب و تقویت آنها، تصویب مجوزهای تازه برای تشدید سرکوبگری، بنمایش در آوردن ارگانهای سرکوب، بگیری و ببنند، جورعب و وحشت را تشدید کند و هر ناراضی را شدیداً در هم بکوبد.

سوی وضعیت داخلی، اوضاع بین المللی هم بحال رژیم مساعد نیست و از اینجهت نیز احساس خطر میکند. واقعیتی است که در دنیا تحولاتی بحسب اوضاع بین المللی بوقوع پیوسته است. اولین نتیجه آن برای رژیم جمهوری اسلامی این بوده است که دیگر نمیتواند بر مبنای تضاد بلوک شرق و غرب و جنگ سرد، بند

بازی کند. علاوه بر این تحت فشارهایی هم قرار گرفته است. حتی وضعیت اش بگونه ایست که گویا در همین منطقه خلیج فارس هیچکاره است و نقشی در مسائل امنیتی و سیاسی ندارد. رژیم نمیتواند تحولات بین المللی و منطقه ای را نادیده انگارد و تأثیر منفی آنرا بر وضعیت خود احساس نکند. چندان دور نرویم. در همین منطقه خاور میانه دارد تحولاتی رخ میدهد، مسئله صلح اعراب و اسرائیل دارد قطعیت میابد. مسئله فلسطین را میخوانند بنحوی از انحاء فیصله دهند. این تحولات به مسئله اسرائیل و دولتهای عربی هم جواری محدود نمیشود، حیظه وسیع تری را در کل منطقه دربر خواهد گرفت و موقعیت جمهوری اسلامی را بیش

از پیش تضعیف خواهد کرد. رژیم از آینه این تحولات و تأثیر آن بر خودش بشدت نگران است. نزدیکتر بیائیم. در مرزهای ایران جنبشی بنام جنبش مردم کردستان برای رژیم جمهوری اسلامی معض دیگری شده است. در کردستان ترکیه، جنبش مسلحانه مردم روز بروز اعتلاء مییابد و ابعاد گسترده تری بخود میگیرد. در کردستان عراق، مردم به یک خودمختاری گسترده دست یافته اند. تأثیر این تحولات در کردستان ایران و توده مردم غیر قابل انکار است. رژیم از این بابت بشدت در هراس بسر میبرد. از اعتلاء مجدد جنبش خلق کرد در ایران وحشت دارد. علاوه بر این رژیم، از فعالیت اپوزیسیون ایران در

می پیوندند.

این حقیقت که روند توسعه سرمایه داری مستلزم خانه خرابی و خلع ید از دهقانان خرده پاست و باهربحران و ازهم گسیختگی اقتصادی وضعیت دهقانان فقیر و میانه حال و خیم ترمیگرده، خانه خراب میشوند و قطعات زمین کوچک آنها در دست دهقانان مرفه و سرمایه داران بخش کشاورزی قرار میگیرد و واقعیتی است که تاریخ چندین دهه گذشته ایران آنرا با وضوح نشان میدهد. معذرت در پی سیاستهای اقتصادی رفسنجانی و تشدید مجدد بحران اقتصادی، این بحران به حیطة کشاورزی نیز بسط یافته و روند خانه خرابی دهقانان زحمتکش را تشدید کرده است. نشریات رسمی رژیم طی چند ماه اخیر مملو از اخبار و گزارشاتی در این زمینه است. در یکی از همین گزارشات چند دهقان از مناطق مختلف ایران در واقع وضعیت عمومی دهقانان زحمتکش را در اوضاع کنونی تصویر میکنند. یکی از آنها میگوید: «حمایت از کشاورز و کشاورزی در کشور ما شعاری بیش نیست. اقدامات عملی مسئولان کشاورزی برای کشاورزان روز بروز کم میشود. هیچ کشاورزی از راه کشاورزی نه خود و نه بچش به جایی نرسیده. امکانات کشاورزی کافی و به موقع در اختیار کشاورز قرار نمیگیرد و کسی ضرورتی از کشاورزان را تسکین نمیکند. « دیگری میگوید: « کشاورز پس اندازش کفاف خرج محصولش را نمیدهد و از این طریق بدام سلف خرما و بازاریان می افتد. هیچکس مسئول دستگیری و کمک به کشاورز نیست. کشاورز در دست بازاریان رها شده است. « و بالاخره سومی میگوید: « هم اکنون خودم و دو فرزندم در طول سال بر روی زمین کار میکنیم و حتی در حد بخور و نمیر معمولی و مزد روزانه خودمان سر سال نمیبمان نمیشود. بایک محاسبه سرانگشتی شاخودتان به این نتیجه میرسید که چرا زمین را رها نمیکنید و بعنوان کارگر ساده در گوشه شهری به کار روزمزد بپردازید « بقیه نیز بحث های مشابه ای دارند. آنچه که این دهقانان بر زبان آورده اند تنها حرف خودشان نیست، بلکه بیانگر وضعیت میلیونها دهقان زحمتکش است که با فقر و فلاکت دست بگیربانند و روزانه از پای درمی آیند. این واقعه عینی است که در لحظه کنونی با تشدید بحران اقتصادی و بسط بحران صنعتی به عرصه کشاورزی و وضعیت دهقانان و خردتر شده است. تعداد زیادی از دهقانانی که محصولات آنها مواد خام کارخانه هاست در نتیجه رکود و کاهش و توقف

خانه خرابی و

فلاکت دهقانان خرده پا

تولید در کارخانه ها، محصولات روی دستشان مانده و بفروش نمیبرسد. واردات سیل آسای کالاهای مصرفی گروه دیگری از دهقانان را با مشکل فروش محصول شان روبهرو ساخته است. سیاست تک نرخی کردن ارز ضربه کاری دیگری بویژه به دهقانان فقیر و زحمتکش بوده است. در اینجا مسئله صرفا این نیست که دهقانان اکنون باید مایحتاج روزمره مصرفی خود را به چند برابر قیمت آنها نسبت به گذشته خریداری کنند، بلکه مسئله مهم تر افزایش قیمت وسائل مورد نیاز دهقانان به چند برابر افزایش یافته است. قیمت کود و سم، تراکتور و غیره است. در مدتی کوتاه قیمت این وسائل مورد نیاز دهقانان به چند برابر افزایش یافته است. قیمت کود و سموم مختلف طی سال جاری ۱۵ برابر افزایش یافته است. وزیر کشاورزی رژیم میگوید ما حساب کرده ایم که کود با ارزشناور هر کیلو ۴۰ تومان بدست کشاورز میرسد (یعنی هر کیسه ۵۰ کیلو گرمی ۲۰۰۰ تومان) همچنین بجای اینکه تراکتور با ارزشی به قیمت ۷۰۰ هزار تومان بدست کشاورز برسد با ارز شناور قیمت آن به یک میلیون و ۵۰۰ هزار تومان خواهد رسید.

یعنی قیمت هر کیلو کود از ۳ تومان به ۴۰ تومان افزایش مییابد. ضمنا بهای هر لیتر سم نیز از ۵۶ تومان به حدود ۲۰۰۰ تومان افزایش یافته و قیمت هر تراکتور هم از دو برابر گذشته است.

حال با این اوضاع و احوال و در شرایطی که بحران هم هست، دهقانان زحمتکش چگونه میتوانند یک زندگی بخور و نمیر را داشته باشند؟ گفتیم هم اکنون بخشی از محصولات دهقانان روی دستشان مانده و اصلا بازار ندارند. اما ببینیم در آنجائی که دولت خریدار محصول است وضع بر چه منوال است؟ وزیر کشاورزی رژیم میگوید اگر بر اساس قیمت رسمی ارز هر کیلو گندم ۱۵ تومان تمام میشد با نرخ جدید ارز این قیمت بین ۲۶ تا ۲۸ تومان خواهد بود. یعنی عملا فلاکت دهقانان خرده پا و خانه خرابی آن. بدیهی است که تحت چنین شرایطی کسانی که میتوانند در برابر بحران و سیاستهای ارزی رژیم ایستادگی کنند، دهقانان مرفه و سرمایه داران کشاورزی هستند. دهقانان خرده پای فقیر و میانه حال اکثر آنها نمیتوانند

در برابر این وضعیت ایستادگی کنند، لذا خانه خراب میشوند و زمین های آنها بیش از پیش در دست بورژوازی ده متمرکز میگردد. در نتیجه این اوضاع است که دهقانان فقیر و زحمتکش هرگونه توهم را نسبت به رژیم و وعده های آن از دست داده اند و حتی در گفتگو با بلندگوهای رسمی آن صریحا میگویند که ادعای حکومت مبنی بر حمایت و کمک به دهقانان چیزی جز یک شعار نبوده است. آنها در عمل دیدند که نه تنها حمایتی از دهقان بعمل نیامد بلکه در معرض انواع فشارها قرار گرفته و روز بروز خانه خرابتر میشود. آیا در نظام سرمایه داری و تحت حاکمیت جمهوری اسلامی دهقان خرده پا میتواند سرنوشتی جز این داشته باشد؟ همه واقعیات به این سوال پاسخ منفی داده است. نظام سرمایه داری قوانین خود را با بی رحمی تمام اجرا میکند. در اینجا قانون جنگل حاکم است. قوی ضعیف را میبلعد. دهقانان کوچک و میانه حال در رقابت با دهقانان مرفه و سرمایه دار کشاورزی از پای درمی آیند. دهقانان فقیر و زحمتکش با هر بحران و نابسامانی اقتصادی بسرعت ورشکست میشوند. آنها برای ادامه حیات خود به بورژوازی ده، سلف خرما، بازرگانان و بانکها متوسل میگردند، اما این امر فلاکت و بدبختی آنها را تشدید میکند و سرانجام در حالی که قطعه زمین کوچک خود را نیز از دست داده اند، روانه شهرها میگردند تا شاید از طریق یافتن کاری امرار معاش کنند، اما در شرایطی که بحران اقتصادی هم اکنون میلیونها بیکار را پشت در کارخانه ها به صف کرده است، اغلب این دهقانان فلاکت زده و خانه خراب بصفوف بیکاران میپیوندند و با فقر و گرسنگی زندگی را می گذرانند. برای دهقان کوچک و فقیر و حتی یک خرده پای میانه حال راه نجاتی در نظام سرمایه داری وجود ندارد. لذا راه نجات از وضعیت فلاکت باری که با آن روبهرو هستند، اتحاد با کارگران شهر و روستا برای برافکندن نظم موجود است. دهقان خرده پا امروز این راه فیهیده است که تحت حاکمیت جمهوری اسلامی حمایت از کشاورز و کشاورزی شعاری بیش نبوده و نیست. این خود گام مهمی برای درک این واقعیت است که تنها در حکومتی که از کارگران و زحمتکشان شهر و روستا تشکیل شده باشد و رهبری آن در دست طبقه کارگر باشد، دهقانان زحمتکش میتوانند از فلاکت و بدبختی موجود رهائی یابند و از یک زندگی شرافتمندانه و انسانی برخوردار گردند.



— یادداشت‌های سیاسی —

اختناق بیشتر و آینده روزنامه "سلام"

وروز بروز عرصه را بر سلام تنگ تر میکند (۳). به تعطیل کشاندن روزنامه سلام تصمیمی است که گردانندگان نظام گرفته اند و «کسانی هم با توجهات مختلف و باروهای پیدا و پنهان در مقام اجرای این تصمیم هستند» (۴) «حوادثی که رخ میدهد از تصمیمی اعلام نشده خبر میدهد» (۵) «خواندن روزنامه سلام در ادارات ممنوع است» (۶) «اقداماتی که تاکنون انجام شده است همه حکایت از آن دارد که میخوانند سلام را فلج کنند» (۷) «به غیر از عیدی که دستگیر شده، دو نفر دیگر از همکاران او را از کار برای روزنامه سلام منع کرده اند» (۸). «تمام کارهای روزنامه را که یک ارگان علنی است مانند مسائل مخفی زیر نظر گرفته اند» (۹) و با اظهارات مکرر دیگری از این دست، از فشارهای ائتلاف حاکم جهت به تعطیل کشاندن روزنامه سلام سخن میگوید. سلام اگرچه خود را برای تعطیل شدن کاملاً آماده کرده است معذرتاً برای باور است که روزنامه را مستقیماً تعطیل نخواهند کرد، چرا که «ادعای وجود آزادی سیاسی» و امثال آن دارند، بلکه «با حذف یکی یکی کارکنان روزنامه، آنرا فلج میکنند» (۱۰)

این ها همه حاکی از آنست که ائتلاف حاکم نسبت به تحولات احتمالی جریانی که امروز سلام سخنگوی آنست با حساسیت بیشتری نسبت به گذشته برخورد میکند و از همین زاویه موضوع کنترل بر چگونگی انتشار، نحوه فعالیت و ادامه کاری این روزنامه، مندرجات و بویژه تأثیرات آن بر روی «افکار عمومی» را امری جدی تلقی میکند. بیهوده نیست وقتی که روزنامه سلام کار را از مقامات مسئول میپرسد که «جرم عضو شورای سردبیری چه بوده است؟ چرا بعد از ۵۰ روز هنوز مراحل بازجویی وی به پایان نرسیده است؟ چرا این بازجوییها محرمانه است و چرا در این مدت در شرایط غیرعادی و در حالت انفرادی نگهداری میشود؟» و سؤالات دیگری از این قبیل، کسی بآن وقتی نمیگذارد و پاسخی نمیدهد. مسأله اینست که موضوع به عضو شورای سردبیری روزنامه سلام و دستگیری آن خلاصه نمیشود. موضوع حتی به محاکمه مدیرمسئول این روزنامه هم محدود نمیکردد، موضوع اصلی اینست که سلام و سایر روزنامه دیگری فقط مجازاند که در چارچوبهای تعیین شده توسط نظام حاکم نوشته شوند، و نه فقط بایستی چارچوبهای کلی تعیین شده را مراعات کنند که جملگی مراعات میکنند، بلکه در جزئیات و ریزمسائل نیز نمیتوانند و بایستی مسائلی را که ولو بقدر سرسوزنی با تمایلات ائتلاف

حاکم زاویه داشته باشد، عنوان کنند چرا که طرح این مسائل، میتواند موجب «تشویش اذهان عمومی» گردد و این به منتهای اقدام علیه نظام است! در این مورد سخنان یزدی در نماز جمعه تهران دیدگاه عمومی جناح اصلی هیأت حاکمه را در این زمینه بخوبی انعکاس میدهد. رئیس قوه قضائیه زمانی که راجع به مطبوعات و دستگیری عضو شورای سردبیری سلام سخن میگفت چنین اظهار نمود «هنوع بحثی، حرفی و کاری که افکار عمومی را مشوش کند و مردم را دلسرد کند» «بر خورد با حاکمیت نظام» (۱۱) است. در این زمینه حتی قانون اساسی ارتجاعی رژیم هم که مطابق مفاد آن آزادیهای سیاسی بقدر کافی محدود شده است معیار و ملاک نیست، ملاک ضوابط و اراده ولایت فقیه است که بالاتر از همه چیز است. همه و هرگونه قانونی، حتی مجلس قانون گذاری نیز مشروعبیت و قانونیت خود را از آن میگیرد. از همین روست که حتی روزنامه ارتجاعی سلام و گردانندگان آن و بطور کلی جناح حزب الله که در وفاداریشان به نظام حاکم کمترین تردیدی نیست و خود را زخشن ترین شیوه های سرکوب علیه مخالفین رژیم و نشریات آنها سو دجسته اند و می گویند با وجود آنکه همه جا از قانون گراشی و حرکت خود در چارچوب قانون سخن میگویند «با توجه به مصالح انقلاب و کشور به ارائه دیدگاههای خود میپردازند... تا زمینه برای بحث و تبادل نظر پیرامون مسائل اصلی مبتلا به جامعه فراهم آید... و تصمیم بگیران به اتخاذ بهترین راه حل برای مشکلات نظام بپردازند» (۱۲) نیز موردی بی مهری قرار میگیرند و کوشش هایشان از روی دلسوزی بحال نظام و نجات آن نیز از سوی جناح های حاکم «برخورد با حاکمیت نظام» تلقی میشود.

* موجودیت و حفظ نظام مسأله اصلی است.

مسأله اساسی موجودیت نظام و حفظ آن است، هر بحثی و یا هر کاری که بخواد این موضوع را بخطر بیاندازد و یا در این رابطه مشکل و مانعی برای نظام ایجاد کند بایستی از سر راه برداشته شود و لوروزنامه سلام باشد. روزنامه سلام یا باید موافق اراده و تشخیص جناح مسلط هیأت حاکمه حرکت کند و یا تعطیل شود. اگر محدودیتهای متعدد ایجاد شده بر سر راه انتشار سلام، تمایل ائتلاف حاکم به تعطیلی کامل این روزنامه را میسراند، در عوض زدوبندهای پشت پرده و ملاقات کروی و خامنه‌ای که ضمن آن بر فعالیت سیاسی مجمع روحانیون مبارز تأکید شد، میتواند دلیلی باشد بر تمایل هیأت حاکمه به ادامه کاری این روزنامه اما بر طبق امیال آن! اگرچه گردانندگان روزنامه سلام از مقاومت در برابر این فشارها سخن میگویند و چنین ادعا میکنند که اگر هم روزنامه تعطیل شود، از جای

دیگری شروع خواهند کرد و اگرچه که موسوی خوئینی ها خوشحالی کسانی را که برای تعطیلی سلام برنامه ریزی کرده اند به «رقص و پایکوبی، سرخوشی و خود مستی بیش از حد شبانه» تشبیه میکنند و آنها را به «صبح تلخ و بدی» که این مسأله «بدنبال دارد» (۱۳) توجه میدهد و بالاخره با توجه باینکه روزنامه سلام از دستگیری عباس عیدی «لزوم جدی تر شدن برای حضور در صحنه های سیاسی» (۱۴) را نتیجه میگیرد و اقدام هیأت حاکمه را نتیجه یک تفکر خاص ارزیابی نموده و میگوید «باید با حضور و تلاش بیشتر مانع از حاکم شدن چنین نگرش ها و تفکراتی بر همه عرصه های سیاسی و فرهنگی... نظام شد» (۱۵)، معذرتاً آینده بهتر نشان خواهد داد که این مقاومتها و تهدیدها تا چه میزان میتواند جنبه عملی بخود بگیرد. پروسه حرکت حزب الله بعد از مرگ خمینی ناظر بر عقب نشینی مداوم و واگذاری یک به یک سنگرها به حریفان است. دو سال پیش زمانی که مجلس، آخرین سنگر حزب الله توسط ائتلاف حاکم فتح شد، حزب الله همچون لشکری شکست خورده پراکنده شد و تاکنون نیز نتوانسته است از این تشتت و پراکندگی بیرون آید. گردانندگان روزنامه سلام که بخشی از این حزب الله محسوب میشوند نمیتوانند در برابر ائتلاف حاکم کارزیادی انجام دهند و بنظر میرسد که جز عقب نشینی راه دیگری نداشته باشند. وانگهی با توجه بآنکه اساس نظام را قبول دارند، دست در دست جناح های حکومتی مراقب اوضاع اند که اعتراض توده ای تو مار همگی آنها و نظام شان را در هم نپيچد! از سوی دیگر اگرچه کسانی که قدرت را در دست دارند برای حفظ نظام دست به هر کاری میزنند معذرتاً در شرایط کنونی تمایلی به ایجاد تشنج ندارند و مرجحاً همانطور که تاکنون نیز بیدان عمل کرده اند میخوانند حتی المقدور بی دردم تر با روزنامه سلام و بطور کلی بقایای حزب الله برخورد کنند تا بتدریج یا آنها را به تمکین در همه عرصه ها وادارند و یا آنکه از این عرصه ها نیز حذفشان کنند.

* هراس واقعی رژیم از چیست؟

واقعیت امر آن است که اوضاع رژیم اسلامی بغایت بحرانی و خراب است. مجموعه سیاستهای رژیم و منجمله سیاستهای اقتصادی چندساله اخیر، اوضاع اقتصادی کشور را به نحو بیسابقه ای به وخامت افکنده است. تبعات این سیاستهای ضد مردمی فشارهای متعدد و غیرقابل وصفی را بر دوش توده های مردم تحمیل نموده است. گرانی حدود مرز نمیشناسد و قیمتها حتی روزانه افزایش مییابد. اکثریت عظیمی از توده های زحمتکش با وجود آنکه از

اوقات استراحت خود میزنند و برای کسب درآمد بیشتر جهت تأمین نیازهای اولیه زندگی هرکاری که از دستشان برمی آید میکنند، با وجود آنکه در مصرف خوراک و پوشاک و امثال آن صرفه جوئی میکنند معذرت میگویند میان درآمد و هزینه های سرسام آور زندگی توازن معقولی ایجاد کنند. میلیونها تن بیکار که هر روز بر صوف آنها افزوده میشود در حال گرسنگی دائمی بسر میبرند. فقر و فلاکت از حد و اندازه گذشته است و در یک کلام ناراضی توده های مردم در ابعاد تهدید کننده ای افزایش یافته و متراکم گشته است و مجموعه اوضاع بگونه ایست که ناگزیر جامعه رابه عصیان و انفجار میکشاند. جمهوری اسلامی بطور واقعی از این شرایط به هراس افتاده است. روحیه اعتراضی توده ها و عواقب آن در یک چنین جو انفجار آمیزی به مشغولیت ذهنی و دائمی رژیم تبدیل شده است و در اساس می خواهد جلوه مین انفجار خطرناک را بگیرد. بر زمین این هراس واقعی و بر زمین چنین اوضاع و شرایط بحران زائی است که روزنامه سلام هم میتواند «مردم را دل سرد» کند و حتی برای رژیم خطر آفرین محسوب گردد. رژیمی که برای پیشبرد سیاستهای

ضد مردمی خود دائماً به زور و سرکوب متوسل شده است و توده های مردم رابه فقر و فلاکت و گرسنگی انداخته است برای تداوم این سیاست ها که معنایش اعمال فشار بیشتر بردوش توده ها و تراکم افزون تر ناراضیاتی آنها و سرانجام انفجار این ناراضیاتی است، راه دیگری جز سرکوب و اختناق بیشتر نمیشناسد. تحولات دوسه ماهه اخیر منجمله برخوردار رژیم باروزنامه سلام و امثال آن همگی مؤید این مسأله و ناظر بر تشدید جو اختناق و سرکوب است! با اینهمه تجربه نشان داده است که با سرکوب و اختناق بیشتر هم نمیتوان برای رژیم ورشکسته ای چون جمهوری اسلامی راه نجاتی دست و پا کرد. با اختناق بیشتر شاید بتوان چند صباحی بیشتر به حکومت اسلامی ادامه داد، اما نمیتوان از انفجار خشم و نفرت چندین ساله توده های بجان آمده و اعتراضات آنها جلوگیری نمود.

منابع:

۱ و ۲ سلام ۱۸ شهریور ۷۲، ۳ سلام ۲۵ شهریور ۴۰۷۲، سلام ۲۷ شهریور ۷۲، ۶۵ سلام ۲۹ شهریور ۷۲ و ۹۰، سلام ۳ مهر ۷۲، ۱۰۰ سلام ۵ مهر ۷۲، ۱۱۰، سلام ۲۴ مهر ۷۲، ۱۲ سلام ۲۵ شهریور ۷۲، ۱۳، سلام ۱۸ شهریور ۷۲، ۱۴ و ۱۵ سلام ۲۹ مهر ۷۲

«دمکراسی» پیروز شد! بچه چه؟

یافتن بحران روز بروز تضادهای درونی ائتلاف تشدید گردید و کشمکش و نزاع بر سر چگونگی پیشبرد سیاستها در قبال بحران به شکاف در درون این ائتلاف انجامید. شکستهای پی در پی یلتسین در زمینه های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، جناح مخالف یلتسین را در این ائتلاف تقویت نمود. گروه کثیری از متحدین دیروزی یلتسین بصوف مخالفین پیوستند که تحت رهبری خاسبولاتوف در پارلمان روسیه سنگر گرفته و علم مخالفت آشکار علیه جناح یلتسین را برافراشتند. در عمل پارلمان روسیه به مرکز مخالفت مشترک جریانات مختلف از ریویز-یونیستهای اسبق و سوسیال دمکراتها گرفته تا مدافعین علنی و آشکار نظام سرمایه داری و حتی جریانات ناسیونالیست راست افراطی تبدیل گردید که البته قدرت و نفوذ آن به درون تمام دستگاه دولتی و ارگانهای حکومتی در مرکز و مناطق نیز بسط مییافت. هرچند که در پارلمان گرایشات مختلفی به مخالفت علیه یلتسین برخاسته بودند مع هذا قدرت اصلی و رهبری کننده به جناحی تعلق داشت که خود در آغاز وابسته و متحد ائتلاف ضد کمونیستی یلتسین بود. در نظر داشته باشیم که رئیس پارلمان خاسبولاتوف با حمایت و پشتیبانی یلتسین باین مقام برگزیده شده بود و بعداً رئیس جمهور منتخب پارلمان یعنی روتسکوی کسی جز معاون یلتسین

نبود.

این جناح در واقعیت امر اختلاف اساسی با یلتسین نداشت. اختلاف آنها به بر سر جوهر سیاستها بلکه در زمینه چگونگی پیشبرد آنها بود. اعتراض این گروه به یلتسین اولاً در این بود که با اتخاذ شیوه های سنجیده و گامهای سریع برای پیشبرد اقتصاد بازار به هر چه و مرج و از هم گسیختگی اقتصادی دام نر زده و بر ناراضیاتی توده های افزوده است. آنها از این میترسیدند که در نتیجه این سیاستها روسیه بار دیگر بایک انقلاب کارگری مواجه شود. اس و اساس این تحلیل را خاسبولاتوف حدود یکسال پیش بزبان صریح و پوست کنده در ملاقات با سران حزب جمهوریخواه آمریکا در میان نهاد و اظهار داشت که سیاستهای یلتسین زمینه را برای بقدرت رسیدن مجدد کمونیستها هموار میسازد. ثانیاً - اعتراض دیگر آنها این بود که یلتسین غرور ملی روسها را جریحه دار کرده و روسیه بزرگ و صاحب قدرت جهانی را براه زانده امپریالیستهای غربی بویژه آمریکا تبدیل کرده است. مع هذا، در شرایط بحران، این اختلافات درونی هیئت حاکمه به درجه ای شدت یافت و چنان شکاف درونی را عمیق کرد که یلتسین و قدرتهای غربی را عمیقاً نگران نمود. نگرانی آنها از یکسود را این بود که این شکاف به درون تمام دستگاه دولتی کشیده شود، سر رشته امور از دست حاکمین موجود بیرون برود و قدرت در دست کسانی

قرار گیرد که دست کم مشکلاتی برای امپریالیستهای غربی پدید آورند. جنبه نجات ملی و حتی خود حزب کمونیست روسیه متضمن چنین خطری بودند. از سوی دیگر در حالیکه در نتیجه سیاستهای فوق ارتجاعی بورژوازی حاکم در روسیه شرایط زندگی طبقه کارگر بنحوی سابقه ای به وخامت گراشیده و روز بروز برداشته ناراضیاتی این طبقه افزوده شده است، هیئت حاکمه روس و قدرتهای غربی از آن میترسیدند که خشم و ناراضیاتی توده زحمتکش از درون این شکاف فوران کند و طومار مرتجعین را در هم بپیچد. بی جهت نبود که مدعیان دمکراسیهای پارلمانی غرب پرده های فریب و ریا را کنار نهاده و بدون هرگونه شرم و حیاء بر تمام اقدامات سرکوبگرانه یلتسین از انحلال پارلمان گرفته تا بتوپ بستن آن، از اعلام حکومت نظامی گرفته تا کشتار مردم، از انباشتن زندانها از مخالفین سیاسی گرفته تا ممنوعیت فعالیت سازمانهای سیاسی، ممنوعیت انتشار ساختن پاره ای از روزنامه ها و سانسور و اختناق شدید مطبوعات زدنند. این اقدامات سرکوبگرانه و ارتجاعی را برای «نجات» «دمکراسی» اجتناب ناپذیر اعلام نمودند. اصلاً این دمکراسی معرفی کردند و خود یلتسین را هم «دمکرات» نامیدند.

بهر رو، یلتسین پس از اطمینان از حمایت ارتش و پلیس و قدرتهای امپریالیست غرب برای مقابله با خطرات فوق الذکر دست بکار شد و فرمان انحلال پارلمان را صادر کرد. اما مخالفین یلتسین که پایگاه اصلی قدرت آنها پارلمان بود و روی بخشی از ارگانها و نهادهای دستگاه دولتی، قدرتهای منطقه ای و محلی فدراسیون روسیه و نیز ناراضیاتی توده ای از یلتسین و سیاستهای وی حساب میکردند بسادگی حاضر به ترک میدان نبودند، بالعکس، بمبارزه طلبی جدیدی برخاستند. فرمان عزل یلتسین را تصویب و روتسکوی را بجای وی برگزیدند. این اقدام پارلمان اوضاع را بحرانی تر ساخت. عملاً قدرت تجزیه میشد، روز بروز بر تعداد طرفداران پارلمان در دستگاه دولتی افزوده میشد و تعداد روز افزونی از مردم بطرفداری از پارلمان بمبارزه علنی روی می آوردند. تابدا نجا که برای چند روز تظاهرات و درگیری با پلیس بمسئله ای یومیه تبدیل گردید و سرانجام این مسئله تا حمله به ارگانها و نهادهای دولتی پیش رفت. یلتسین با آمادگی تمام، ارتش و نیروهای ویژه پلیس را وارد میدان کرد. تظاهرات را سرکوب و پارلمان روسیه را تسویب باران نمود. او بدین طریق بر رقبای خود که در پارلمان بست نشسته بودند چیره شد و آنها را وادار به تسلیم نمود. اما همانگونه که گفته شد هدف او تنها چیره شدن بر رقبایش و حتی کل مخالفین پارلمان



مجدد قدرت آماده میکند. طبقه حاکمه روسیه رسالتی جز و خاست اوضاع برعهده ندارد. باید انحطاط رایبه کمال برساند و در کشمکش تضادها و درگیری ها خود را بیش از پیش رسوا و فرسوده سازد، تا زمانیکه طبقه کارگر بپاخیزد و بار دیگر رسالت خود را بفرجام برساند.

رژیم بشدت احساس . . .

کشور عراق و مناطق مرزی بیم دارد و یک لحظه احساس آرامش نمیکنند. لذا همانگونه که گفته شد دست بکار شده و حاضر است عجلتاً از همه اختلافات خود با رژیم عراق دست بردارد، حتی امتیازاتی فراتر از جمع کردن بساط حزب الله عراقی به آن دولت بدهد، تا در عوض مشترکاً مردم کردستان را سرکوب کنند. و دولت عراق مانع از ادامه فعالیت نیروهای اپوزیسیون ایرانی در عراق و مناطق مرزی گردد. بنابراین روشن است که تا چه حد رژیم جمهوری اسلامی از نظراوضاع بین المللی و منطقه ای نیز احساس خطر میکند.

همه شواهد حاکی است که رژیم بعث داخلی و بین المللی احساس بی ثباتی و خطر میکنند و برای مقابله با این اوضاع سیاست تشدید سرکوب و خفقان را در پیش گرفته است. تمام اقدامات باصطلاح امنیتی و سرکوبگرانه رژیم طی چند ماه اخیر مبین این حقیقت است .

جهان سرمایه داری

در چنگال يك بحران ژرف

وراه را برای پیشرفت نیروهای مولده و پیشرفت بشریت بگشاید. انجام این اینست که نه یلتسین، نه جناحهای تحول نه خود بخود و از طریق نیروهای امپریالیست غرب هیچیک قادر به مهار و مبارزه نیروهای زنده و فعال و آگاهی بحران همه جانبه جامعه روسیه نیستند. که رسالت این تحول را بردوش دارند این بحران راه حلی انقلابی را میطلبد، یعنی طبقه کارگر امکانپذیر است. که رسالت انجام آن برعهده طبق کارگر اگر طبقه کارگر در مرحله کنونی از است که در کشمکش های درونی طبقه رشد تضادها و بحرانهای نظام حاکم به همه جناحهای درگیر « نه » سرمایه داری که چشم انداز تشدید گفت. این طبقه نه به جناح یلتسین بیشتر آنها در آینده نیز وجود دارد و دستگاههای بوروکراتیک - نظامی او به یک نبرد تعیین کننده توهمی دارد، نه به رقبای یلتسین برای برافکندن نظم موجود برخیزد، امثال خاسبولتوف و روتسکوی، نه به بشریت ستم دیده از شر تمام مصائب ناسیونالیستهای عظیم طلب روس و نه تضادهای نظام موجود خلاص خواهد به جریانات سوسیال دمکرات. معهدا شد، والا باید در انتظار مصائب این راهم باید افزود که طبقه کارگر و فجاج دهشتناکی باشد که بورژوازی روسیه هنوز در وضعیتی که قادر به کسب برای نجات خود از مخمصه موجود ببار بلاد رنگ قدرت سیاسی باشد نیست. خواهد آورد.



وسرکوب خود را به سرنیزه های ارتش زرد روسیه متکی کرده است. اما خود این مسئله بجای اینکه موقعیت او را مستحکم کرده باشد، بشدت وخیم کرده است. اگرته مانده توهمی هم در میان بخشی از توده مردم نسبت به یلتسین و « دمکراسی » و « سرمایه داری » وجود داشت اکنون این ته مانده توهم هم فرو ریخته است. حتی بخشی از طبقه حاکمه نیز اعتماد نسبت به او را از دست داده و لذا بشدت منفرد شده است. حال وی باتکیه بر سرنیزه ارتش روسیه چه میخواهد بکند؟ و چگونه میخواهد بر بحران غلبه کند؟ واقعیتی است که بر کشوری مثل روسیه نمیشود با سرنیزه و سرکوب و اختناق حکومت کرد. روسیه فلان کشور عقب مانده آفریقائی یا آسیائی نظیر ایران و جمهوری اسلامی نیست. روسیه کشوریست که مردم آن در این قرن سه انقلاب را پشت سر گذارده اند و انقلاب پرولتاریائی در این کشور دنیا را بلرزه در آورد. علاوه بر این روسیه اکنون یک قدرت امپریالیستی با داعیه رهبری در بخشی از جهان است. این قدرت نمیتواند با دیکتاتوری عربیان خود را حفظ کند. لذا نه وضعیت داخلی خود روسیه، نه موقعیت بین المللی آن و نه هنوز اوضاع جهانی، هیچیک با دیکتاتوری نظامی و عربیان و سلب آزادیهای سیاسی مردم انطباق ندارند. با این توضیح برغم پیروزی ظاهری یلتسین، او در حقیقت در این ماجرا بازنده بود. بایک توده وسیع کارگر و زحمتکش بشدت ناراضی و معترض، با طبقه حاکمه ای که بشدت دچار اختلاف و پراکندگی است و مخالفینی که قدرشان در تمام دستگاه اقتصادی، سیاسی، نظامی و اداری و غیره کم نیست، یلتسین نه تنها قادر به مهار بحران نیست بلکه آنرا تشدید خواهد کرد. واقعیت اینست که نه یلتسین، نه جناحهای تحول نه رقیب او، نه ارتش و نه قدرتهای کور و لاشعور بلکه از طریق تلاش امپریالیست غرب هیچیک قادر به مهار و مبارزه نیروهای زنده و فعال و آگاهی بحران همه جانبه جامعه روسیه نیستند. که رسالت این تحول را بردوش دارند این بحران راه حلی انقلابی را میطلبد، یعنی طبقه کارگر امکانپذیر است. که رسالت انجام آن برعهده طبق کارگر اگر طبقه کارگر در مرحله کنونی از است که در کشمکش های درونی طبقه رشد تضادها و بحرانهای نظام حاکم به همه جناحهای درگیر « نه » سرمایه داری که چشم انداز تشدید گفت. این طبقه نه به جناح یلتسین بیشتر آنها در آینده نیز وجود دارد و دستگاههای بوروکراتیک - نظامی او به یک نبرد تعیین کننده توهمی دارد، نه به رقبای یلتسین برای برافکندن نظم موجود برخیزد، امثال خاسبولتوف و روتسکوی، نه به بشریت ستم دیده از شر تمام مصائب ناسیونالیستهای عظیم طلب روس و نه تضادهای نظام موجود خلاص خواهد به جریانات سوسیال دمکرات. معهدا شد، والا باید در انتظار مصائب این راهم باید افزود که طبقه کارگر و فجاج دهشتناکی باشد که بورژوازی روسیه هنوز در وضعیتی که قادر به کسب برای نجات خود از مخمصه موجود ببار بلاد رنگ قدرت سیاسی باشد نیست. خواهد آورد.

نشین وی نبود. هدف اوسرکوب هرگونه مخالفت، سلب آزادیها، تمرکز تمام قدرت در دست خود و فراهم نمودن زمینهها برای حفظ این قدرت از طریق پارلمان دست نشاندگی آینده بود. یلتسین پیش از این اقدامات سرکوبگرانه کمترین امیدی نداشت که حتی از طریق دوزو کلکهای پارلمانی قدرت خود را حفظ کند. بعلاوه وی از آن هراس داشت که تجربه لیتوانی و لهستان در روسیه هم البته بشکلی پیچیده تر تکرار شود و مردم بهمان حزب با اصطلاح کمونیست سابق رای دهند. هرچند که این احزاب در اغلب موارد دیگر حتی احزاب ریویزیونیست مدعی کمونیسم نیستند بلکه احزاب کاملاً انحطاط یافته سوسیال - دمکرات اند، معهدا توده مردمی که در گذشته با فلاکت و بدبختی موجود دست بگریبان نبودند و لاقلاً از یک تأمین اجتماعی برخوردار بودند، در این توهم بسر میبرند که ممکن است این احزاب در وضعیت آنها بهبودی پدید آورند. بهر حال آنها را بر امثال یلتسین و لخ والس ترجیح میدهند. یلتسین این خطر را بشدت احساس کرده بود. لذا وی پس از بر راه انداختن همام خون و کشتار مردم و برقراری حکومت نظامی که ظاهراً دو هفته بطول انجامید، سریعاً دست بکار شد. احزاب و سازمانهای راکه اندکی نسبت به آنها احساس خطر میکرد منحل اعلام نمود. انتشار نشریات را ممنوع نمود. صدها تن از مخالفین سیاسی از جمله رهبران احزاب سیاسی و اتحادیه های کارگری را دستگیر نمود. سانسورشیدی را بر مطبوعات حاکم ساخت. هرگونه فعالیت مخالفین را ممنوع کرد. مخالفین خود را از اس دستگاههای اجرائی کنار گذاشت و شوراهای مناطق، جمهوریهای خود مختار و شهرداریها را منحل ساخت و ...

اما بعد چه؟ همانگونه که گفتیم در ظاهر امر چنین بنظر میرسد که اوضاع مطابق میل یلتسین و حامیان وی پیش رفته است، اما این مطلقاً بدنامعنا نیست که وی در واقعیت امر هم پیروز شده و مشکلات و بحرانهای روسیه خاتمه یافته است.

بحران همه جانبه جامعه روسیه که صادر بحرانهای روزمره در این کشور است، از جمله همین بحران قدرت در روسیه بجای خود باقی است و این بحران در روسیه عجلتاً راه حلی ارتجاعی ندارد. یلتسین در شرایطی میخواهد بر بحرانهای جامعه روسیه غلبه کند و « توده » را از « نعمات » و « آرمغانهای » سرمایه داری منتفع سازد که نظام سرمایه داری حتی در قلعه مستحکم خود در غرب و رشکستگی بود را آشکارا بنمایش گذاشته و در چنگال یک بحران اقتصادی همه جانبه دست بهمیزند. بعلاوه یلتسین برای پیروزی هرچه ای بر رقبای خود و تشدید اختناق

گرامی باد هفتاد و ششمین سالگرد انقلاب سوسیالیستی اکبر

«دمگراسی» پیروز شد! بعد چه؟

یادداشت‌های سیاسی

* اختناق بیشتر و آینده روزنامه «سلام»

اوائل شهریورماه، بدنبال مسائلی که در ارتباط با بیماری منتظری وبستری شدن وی در یکی از بیمارستانهای تهران بوجود آمد، عباس عبیدی عضو شورای سردبیری روزنامه سلام از طرف «داد سرای انقلاب» دستگیر شد. روزنامه سلام در همان حال که نسبت به این مسأله اعتراض نمود، مصرا خواستار آن شد که مقامات مسئول هرچه زودتر دلائل این دستگیری را عنوان کنند. اما مقامات حکومتی عامدا در این مورد سکوت کردند و هم اکنون با وجود آنکه بیشتر از دو ماه از تاریخ این دستگیری گذشته است، این خواست روزنامه سلام را برآورده نساخته‌اند. در عوض مخالفین روزنامه سلام از همان آغاز و در طول این مدت از کانالهای معینی علیه نامبرده و بطور کلی علیه روزنامه سلام به تبلیغ و شانتاژ دست زدند. در حالیکه گردانندگان این روزنامه آتهم با مقداری گذشت و ارفاق حداکثر یک جرم مطبوعاتی برای همکار مطبوعاتی خود در نظر میگرفتند که آتهم به «دادسرای انقلاب» ربطی پیدا نمیکرد، روزنامه های مخالف سلام منجمله جمهوری اسلامی عنوان کردند که بازداشت عباس عبیدی در ارتباط با یک جریان سیاسی بوده است، جریانی که حتی در برخی اغتشاشات هم دست داشته است. بفاصله کوتاهی بعد از این حادثه، موسوی خوئینی ها مدیر مسئول روزنامه سلام نیز به دادگاه ویژه روحانیت احضار شد تا در حضور وی، به شکایات جزایی (امام جمعه اهواز) نجفی (وزیر آموزش و پرورش) و ناصر طبسی (فرزند واعظ طبسی)، از این روزنامه که از مدت ها قبل مطرح شده بود، رسیدگی شود او اولین جلسه دادگاه ویژه روحانیت که در سیزدهم شهریورماه برگزار شد، مدیرمسئول روزنامه سلام

را بجرم « تشویش اذهان عمومی بوسیله درج وانتشار مطالب دروغ و جعل اکاذیب » (۱) محاکمه کرد. اگرچه سرانجام میان شکات و مدیر مسئول روزنامه سلام نوعی صلح و مصالحه انجام گرفت و روزنامه فوق نیز توضیحاتی در تکذیب و یا تعدیل سخنان پیشین خود درج نمود، مع هذا قضیه را نمی شود خاتمه یافته تلقی کرد. همزمانی این اتفاقات که از برنامه ریزیهای قبلی حکایت میکرد، از موضوعات مهمتری خبر میداد. سخنان موسوی خوئینی‌ها در دادگاه ویژه روحانیت حتی در آن محدوده‌ای که از طریق روزنامه سلام انتشار یافت نیز این مسأله را تأیید میکند. موسوی خوئینی‌ها در دادگاه ویژه روحانیت گفته بود که مصلحت نمیدانند، در قبال اتهامات مطرحه از خود دفاع نمایند « پاسخ مفصلی » را که بعنوان دفاعیه تهیه کرده بود نخواند! وی بعد از ورود این دادگاه و مسائل آن عنوان کرد که « مسائلی که همزمان در جنب این قضیه اتفاق افتاده و می افتد، خبر از نیاتی میدهد که عده‌ای و جمعی و محافل در تکاپو هستند که از این مسائل سناریویی بسازند و یا سناریویی از پیش تهیه شده خود را با سازی کنند و بهر حال هر کسی و هر چیزی را که مطابق میلشان نیست از سر راه بردارند.» (۲)!

متعاقب این قضایا، روز بروز موانع و محدودیتهای افزون تری بر سر راه سلام قرار میگرفت و روزنامه سلام نیز هر روزه به نوعی از این محدودیتهای فشارها سخن میگوید. «دستگیری عضو شورای سردبیری، فشارهای مرئی و نامرئی و متهم کردن سلام در روزنامه‌های وابسته همه حکایت از تصمیمی میکند که گرفته شده است

۱۳ ◀

دراوایل مهرماه، یلتسین رئیس جمهور روسیه برای خاتمه دادن به نبرد قدرت میان پارلمان و رئیس جمهور، و ایضا تلاش برای حل بحران قدرت به آخرین حربه خود متوسل گردید و از طریق انحلال پارلمان و به توپ بستن آن تمام قدرت را بدست گرفت. اکنون در ظاهر امر چنین بنظر میرسد که با انحلال و توپ باران پارلمان، برقراری حکومت نظامی، براه انداختن حمام خون، دستگیری صدها تن از مخالفین، غیرقانونی اعلام شدن فعالیت احزاب و سازمانهای مخالف، ممنوع الانتشار شدن روزنامه های مخالف، حاکمیت سانسور همه جانبه بر مطبوعات و رادیو-تلویزیون، و... یلتسین که از حمایت نیروهای سرکوب ارتش و پلیس برخوردار است، اوضاع را تحت کنترل در آورده و قدرتهای امپریالیست غرب از اینکه سرانجام «دمگراسی» در روسیه پیروز شد، بوی تبریک میگویند. اما برخلاف ظاهر نسبتا آرام اوضاع، تلاطماتی که در بطن جامعه روسیه در جریان است فروکش نکرده و همه شواهد حاکی از ریشه دار بودن بحران است. در واقعیت امر بحرانی که روسیه با آن روبروست بسی گسترده تر و عمیق تر از آنست که تزار جدید روسیه بکمک ژنرال « لیاخوف‌ها » بتواند آنرا مهار نماید. صرفا اشاره‌ای گذرا به این حقیقت کافی است که کشمکش و تضاد میان جناحهای مختلف بورژوازی بر بستر این بحران همه جانبه مداوما تشدید گردید و به جناح بندی طرفداران پارلمان و رئیس جمهور انجامید. ائتلافی که از دوران زمامداری گورباچف و فروپاشی اتحاد شوروی متشکل از جناحهای مختلف بورژوازی برهبری یلتسین شکل گرفت قرار بود بازمیان برداشتن تمام بقایای نظام شوروی و تسریع روند تحول سرمایه‌داری به بحران و از هم گسیختگی خاتمه بخشد. اما این ائتلاف که طیف رنگارنگی از جناحهای بورژوازی متشکل از احزاب، سازمانها، گروهها و شخصیتهای مرتجع را بعنوان یک جبهه واحد کمونیسم در مسند قرار داد، همین که قدرت را بدست گرفت ناتوانی خود را در عرصه‌های مختلف یکی پس از دیگری آشکار ساخت. بجای مهار بحران برداشتن و ابعاد آن افزوده شد و در این میان بحران اقتصادی و بحران مرحله‌ای از حدت خود رسید که شرایط زندگی توده های وسیع مردم را بقهقرا سوق داد. تشدید بحران در وجوه مختلف زندگی اجتماعی نمیتوانست در درون ائتلاف حاکم انعکاس نداشته باشد، لذا باحدت

۱۴ ◀

توجه: بعلت تغییرات کدستی،

برای تماس با سازمان جریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)، نامه های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه‌هایتان را به آدرس زیر پست کنند.
Postfach 5312
30053 Hannover
Germany

کمکهای مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آنرا به همراه کد مورد نظریه آدرس سازمان ارسال نمائید.

A. MOHAMMADI
490215483
AmroBank
Amsterdam, Holland

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق